

در رابطه با «مراسم» برگزاری «انتخابات» ریاست جمهوری دو استراتژی با یک هدف

۱- مراسم «انتخابات برای ریاست جمهوری» در اواخر خرداد ماه امسال برگزار خواهد شد. طبق معمول، از مدتی پیش در اپوزیسیون بیرون از رژیم در این باره که در رابطه با این مراسم چه باید کرد، بحث و گفتگو در جریان است.

هنوز هم پس از تجربه‌ی شکست خورده‌ی اصلاح طلبی باید اپوزیسیون بیرون از رژیم را به دو بخش تقسیم کرد: اپوزیسیون خواهان براندازی نظام نامیوم جمهوری اسلامی و اپوزیسیون مصالحه‌گر. اپوزیسیون خواهان براندازی را نیز باید به زیر بخش‌هایی تقسیم کرد: جمهوری خواهان، از هر رنگ و نشانی؛ سلطنت طلبان و چپی‌هایی که هم اکنون خواهان استقرار «نظام سوسیالیستی» در ایران هستند، و غیره. ادامه در صفحه ۶

مجید زبانش

به بهانه انتشار صدمین شماره «طرحی نو»

در نیمه دوم سال ۱۹۹۵ در پی یک رشته گفتگوها و تبادل نظر میان عده‌ای از فعالان چپ ایران در خارج از کشور «شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران» بنیان گذارده شد. «شورای موقت ...» بر اساس بازنگری تاریخ ۱۵۰ ساله جنبش جهانی سوسیالیستی و جنبش چپ ایران (به‌ویژه از شهریور ۱۳۲۰)، بررسی علل شکست و بحران چپ پس از سقوط شوروی و اردوگاه «سوسیالیسم واقعاً موجود» و سرنوشت گروه‌ها و سازمان‌های چپ ایرانی پس از انقلاب بهمن‌ماه ۱۳۵۷ شکل گرفت. در نتیجه این بازنگری شورا بر پایه دو وجه تمایز اساسی با چپ سنتی و اندیشه‌ها و برداشته‌های آن تشکیل گردید. این دو وجه تمایز عبارت بودند از:

۱- تمایز در زمینه نظری و سیاسی

با توجه به این واقعیت که بحران جهانی سوسیالیسم بطور عمده محصول تئوری و عمل «مارکسیسم رسمی»، ادامه در صفحه ۸

علی شاهنده

داشتن سلاح هسته‌ای نه «حق» است و نه نشانه «استقلال» و نه حمایت از داشتن آن نشانه «وطن دوستی»

در باره سلاح هسته‌ای (وسیله کشتار جمعی):

۱- چنانکه بر همگان آشکار است، چون دایره حاکمیت حکومت ولایتی (ولایت مطلقه) جمهوری اسلامی (رهبر «ولی مطلق» و شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام و خبرگان) بنا به آنچه به نام قانون اساسی بوسیله مجلسی که صلاحیت قانونگذاری نداشته، سرهم‌بندی و به جامعه تحمیل شده است، هیچ‌یک برگزیده ملت ایران نیستند و لذا نمایندگی از ملت ایران ندارند و تصمیم‌ها و اقدامات آنها (از جمله در مورد تدارک سلاح هسته‌ای) مبتنی به اراده ملت ایران نیست و ملت ایران مسئول تصمیم‌ها و اقدام‌های آنها نمی‌باشد.

ادامه در صفحه ۸

صدمین شماره «طرحی نو» و صد و بیست و سومین «سالگرد دکتر مصدق»

هدف این بود در رابطه با انتشار صدمین شماره «طرحی نو» با خوانندگان این نشریه سخنی بگویم، زیرا که از همان آغاز کار مسئولیت سردبیری «طرحی نو» را رفقای «شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران» بر دوش من نهادند، آن‌هم با این استدلال که «بالاخره یکی باید این نار را انجام دهد». تا آنجا که به من مربوط می‌شود، کوشیدم در انتشار ماهانه «طرحی نو» وقتهای حاصل نشود و سیاسی که برای نشریه تعیین شده بود مبنی بر «آزادی نوشتار» کامل اعضای «شورای موقت...» دستخوش سیاست‌بازی گرایش‌های موجود در «شورا» نگردد. بهمین دلیل نیز می‌توان با جرأت نوشت که انتشار نشریه‌ی تشکیلاتی با کیفیت «طرحی نو» در تاریخ سیاسی چپ ایران امری استثنائی است. در این نشریه نه فقط اعضای شورا حق دارند از نظرات و کردارهای رفقای خود انتقاد کنند، بلکه خوانندگان «طرحی نو» نیز می‌توانند انتقادات خود از «شورای موقت...» از «طرحی نو» و نویسندگان آن را بدون هرگونه سانسور و محدودیتی انتشار دهند.

اگر بیش از این بگویم، می‌تواند حمل بر خودستایی شود. علاوه بر آن رفیق مجید زربخش در مقاله این شماره خود بطور مبسوط به نکات ضعف و قوت «طرحی نو» پرداخته است. ادامه در صفحه ۱۵

عباس عاقلی‌زاده

«تدارکچی» هر چه خوش خدمت‌تر، بهتر!

گردانندگان جمهوری اسلامی به هر شکل و شمایل و با هر دید و نظری می‌خواهند تنور انتخابات ریاست جمهوری را داغ کنند. «اصول‌گرایان» به نحوی و «اصلاح‌طلبان» به نوعی و بازی‌گران متخصص «رنگ کردن» به شکلی دارند چنین می‌کنند. آنچه در داخل کشور توسط لایه‌های مختلف هیئت حاکمه «برنامه‌ریزی» شده است، در حقیقت به قصد این است که با لطایف الحیل بتوانند جوانان و مردم عادی را که هر نوع امیدی را از رژیم بریده‌اند، به‌صحنه بیاورند؛ از تهدید و تطمیع گرفته، تا ایجاد وحشت که از بد، بدتر نشود و خطرات دیگری مانند تجزیه مملکت و حمله امریکا و دیکتاتوری بدتر از تا بحال خودشان و ... استفاده می‌کنند تا بتوانند به هدف خود دست یابند.

اما آنچه در خارج از ایران می‌گذرد، صحنه‌ای است کمیک، مثل آنچه که بخشی از «اتحاد جمهوریخواهان» مطرح می‌کنند، مبنی بر این که هرگاه رژیم سرانجام به‌عناصر صالحی مثل کاندیدای نهضت آزادی (ابراهیم یزدی) و یا افراد دیگری امکان شرکت در انتخابات ریاست جمهوری را بدهد، در آن‌صورت دلیلی برای تحریم انتخابات وجود ندارد و هرگاه کسانی و یا گروهائی چنین کنند، وای که چه بر سر ملت آورده‌اند!

ادامه در صفحه ۳

دیگر مقالات این شماره:

انقلاب پروتتری و برنامه‌ی آن: کارل کائوتسکی

بیانیه شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران

«لایسینه» و «سکولاریسم» (۳): شیدان وثیق

'ریاست جمهوری رفسنجانی و...: امسان دهردی

بحرانی که نتیجه‌ی روبه‌رو شدن جنبش سوسیالیستی با واقعیت‌های نام‌برده است، بی‌شک تنها زمانی پشت سر گذاشته خواهد شد که جنبش سوسیالیستی چپ ایران به سهم خود بتواند این «سیستم» و مجموع نظام فکری و عمل‌کردی گذشته را به نقد کشد و خود را از محدودیت آن رها سازد.

کوشش‌های پراکنده و غالباً فردی فعالان چپ در این زمینه، گر چه تا کنون به روشن کردن جوانبی از مسایل فوق کمک کرده است، لیکن عدم تحول لازم در فکر و عمل همچنان یکی از عوامل اصلی ناکامی تلاش‌ها برای تشکیل دو باره‌ی چپ به شمار می‌رود. بازبینی انتقادی تئوری‌ها و اندیشه‌هایی که در این دوران به نام سوسیالیسم اساس فکری و راهنمای عمل جنبش کارگری و سوسیالیستی به شمار می‌رفته است، گسست آگاهانه از آن‌ها و تحول فکری و عمل‌کردی، شرط اساسی بازسازی و ایجاد جریانی متشکل از سوسیالیست‌های چپ است. سوسیالیست‌های چپ ایران بر پایه این بازبینی انتقادی در واقع هویت خویش را تعیین و خود را دو باره تعریف می‌کنند. بر مبنای چنین دیدگاهی و با توجه به نیازهای بلاواسطه‌ی جنبش چپ در ایران، ما نقطه نظرها و نکات زیر را برای کمک به اقدام مشترک در راه ایجاد جریانی متشکل از سوسیالیست‌های چپ ایران می‌دانیم:

۱- گسست کامل و آگاه از سیستم فکری و شیوه‌های عمل‌کردی چپ سنتی و سوسیالیسم استبدادی و تعریف دوباره از چپ، از سوسیالیسم و چگونگی مناسبات و پیوند جنبش سوسیالیستی با مبارزات زحمتکشان به طور عام و طبقه کارگر به طور خاص.

موضوع آرمان سوسیالیستی و جنبش سوسیالیستی رهایی واقعی انسان از طریق دگرگونی مناسبات استثماراری سرمایه‌داری است. این امر ولی تنها از طریق مبارزه‌ی مستقیم خود طبقات تحت ستم و استثمار، از طریق جنبش این طبقات و به عبارت دیگر از طریق جنبش اجتماعی است که می‌تواند تحقق یابد. به سخن دیگر، رهایی طبقه‌ی کارگر باید نتیجه‌ی مستقیم و بلاواسطه‌ی کار خود آن طبقه باشد. هیچ منجی یا منجیانی و هیچ گروه، سازمان و حزبی نمی‌تواند به جای آنان و به نام آنان و یا به نمایندگی از طرف آنان عمل کند و آن‌ها را «رها» سازد. جنبش سوسیالیستی مجموعه‌ای است از اشکال گوناگون مبارزات جمعی و فعالیت‌های مشارکتی مردم برای تأمین خواست‌های مشترک، برای کنترل ارگان‌های قدرت، برای دخالت در پروسه‌ی تحولات اجتماعی، برای تغییر شرایط موجود و شرکت مستقیم در روند این تغییرات و سرانجام برای رفع مناسبات سلطه‌ی طبقاتی حاکم و استقرار آگاهانه‌ی آن چنان مناسباتی که در آن انسان بلاواسطه و به طور مستقیم اداره‌ی امور خود را به دست می‌گیرد.

سازمان‌های چپ سوسیالیستی به مثابه‌ی بخشی مهم از این جنبش و نماینده‌ی منافع عمومی و مشترک آن وظیفه دارند به این جنبش اجتماعی در اشکال مختلف تظاهر آن یاری رسانند و در هدایت رادیکال روند دگرگونی‌ها و اهداف جنبش بکوشند.

۲- سازمان‌های چپ سوسیالیستی در عین سمتگیری قاطع و پیگیر در جهت منافع زحمتکشان و قشرهای محروم جامعه و مبارزه برای تقسیم عادلانه‌ی ثروت اجتماعی باید همواره به شرایط عینی و اجتماعی موجود و الزامات رشد اقتصادی کشور توجه جدی مبذول دارند.

۳- سازمان‌های سوسیالیستی چپ وظیفه دارند همراه با نقد مناسبات سرمایه‌داری و نشان دادن تناقضات درونی و ماهیت استثماراری این نظام در محدوده‌ی روابط سرمایه‌داری نیز در راه بهبود شرایط زندگی کارگران و زحمتکشان، کاهش نابرابری‌های اجتماعی و فشار و ستم مبارزه کنند و از دخالت روزافزون جنبش‌های اجتماعی و نهادهای صنفی و دمکراتیک در اشکال گوناگون آن پشتیبانی کرده آن را تبلیغ و ترویج کنند.

طی سال‌های گذشته تلاش‌ها و ابتکارهایی گوناگون (به ویژه در خارج از کشور) در راه شکل‌گیری سازمانی این جنبش و تشکیل نیروهای وسیع و پراکنده‌ی چپ انجام گرفته است. ولی این کوشش‌ها هنوز به نتایج مطلوب منتهی نگردیده و نتوانسته است به وضع موجود پایان دهد. هم اکنون آن چه به نام چپ، به صورتی کم و بیش سازمان‌یافته وجود دارد، طیفی است که بخشی از آن با وجود برخی تغییرات در شیوه‌ی تفکر و عمل گذشته و انتقادهایی به سوسیالیسم اردوگاهی دارد، هنوز اساساً با همان اندیشه‌ها و استنتاج‌های کهنه‌ی پیشین و بی‌اعتنا به واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی کنونی در سراب تحقق اتوپی‌های خود و در پندار تحمیل اراده‌گرایانه‌ی «سوسیالیسم» خویش به جامعه‌ی ایران می‌باشد و بخشی دیگر از گرایش‌های «توده‌ای» گذشته است که از چپ تنها تابلویی رنگ‌باخته را یدک می‌کشد. این بخش از چپ گر چه «اردوگاه سوسیالیستی» را از دست داده، منش و فرهنگ حزب توده را همچنان حفظ کرده است.

بنابراین، جای یک جریان سوسیالیستی چپ که از تجارب مثبت و منفی گذشته جنبش سوسیالیستی در سطح جهانی بهره جسته بتواند نیروی بزرگ ولی پراکنده‌ی کنونی را به تشکلی گسترده تبدیل کند، کماکان خالی است.

پر کردن این خلأ، یعنی حضور سازمان یافته‌ی چپ در صحنه‌ی سیاسی ایران، نه فقط ضرورتی سیاسی و تاریخی، بلکه با توجه به وضعیت امروز ایران، نیازی است مبرم.

ما جمعی از سوسیالیست‌های چپ ایران در ادامه‌ی تلاش‌های فردی و جمعی خود برای پایان دادن به پراکندگی موجود و تبدیل جنبش چپ به نیروی اجتماعی بالفعل و مؤثری در صحنه‌ی سیاسی ایران، به دنبال سلسله نشست‌هایی و توافق بر روی برخی از زمینه‌های فکری و نقطه نظرهای اساسی، کوششی مشترک را برای پاسخ منطقی به ضرورت تاریخی و نیاز سیاسی فوق آغاز کرده‌ایم و از همه فعالان و مبارزان چپ مترقی و آزادی‌خواه و همه‌ی علاقمندان به سرنوشت جنبش سوسیالیستی چپ ایران برای اقدام مشترک جهت به سرانجام رساندن و موفقیت این کوشش دعوت می‌کنیم.

ما به دشواری‌ها و موانعی که در برابر تحقق این امر قرار دارد، آگاهیم و طی بیش از ده سال تلاش در گذشته‌ی بلاواسطه همواره با آن‌ها روبه‌رو بوده‌ایم. کوشش کنونی را نیز به اتکا و تجارب تلاش‌های گذشته شروع کرده‌ایم.

وضعیت امروز چپ ایران ناشی از بحرانی است که به دنبال دو شکست بزرگ، یکی در مقیاس ملی به دنبال شکست سیاست‌های چپ در انقلاب بهمن ماه ۱۳۵۷، در دوران شکل‌گیری و تثبیت جمهوری اسلامی، و دیگری در سطح جهانی با فروپاشی «سوسیالیسم واقعاً موجود» پدیدار گشت. این بحران دامنه‌ای وسیع از عرصه‌های فلسفی، تئوری، تشکیلاتی و معنا و مفهوم چپ به طور کلی تا مجموع نظام فکری و سیستم عمل‌کردی را که به نام سوسیالیسم و مارکسیسم رواج داشته است، در بر می‌گیرد.

پس از پیروزی انقلاب اکتبر، سوسیالیسم عمدتاً مترادف با سیستمی تلقی می‌شد که در شوروی حاکم بود. در چهارچوب این سیستم حزب کمونیست که ظاهراً نماینده‌ی سازمانی جنبش سوسیالیستی و جنبش طبقه‌ی کارگر به شمار می‌رفت و بنا بود وسیله‌ای برای آزادی قطعی طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان باشد، خود عامل بازدارنده‌ی رشد آزادانه و فعال این طبقه و توده‌های مردم، توجیه‌گر دیکتاتوری و استبداد فراگیر در کشورهای «سوسیالیستی» و ابزار سلطه‌ی اقلیت حاکم در این کشورها بر طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان بود. سوسیالیسم که در حقیقت بیان آزادی واقعی انسان است، در این سیستم در عمل با نظامی خرافی- دیکتاتوری مترادف گردید.

۸- سازمان سوسیالیستی چپ، مناسبات آزاد و دموکراتیکی را که مدعی است برای استقرار آن‌ها در جامعه مبارزه می‌کند. پیش از هر چیز باید در درون خود اعمال کند. بنابراین روابط درونی آن باید بر نفی ساختارها و مناسبات بوروکراتیک حزبی در گذشته و بر مبنای دموکراتیک سازمان داده شود. این مناسبات باید نمودار مناسبات آزادانه‌ای باشد که سازمان برای استقرار آن در جامعه مبارزه می‌کند. تشکل جدید باید دموکراسی، آزادی نظر و حق گرایش و فراکسیون سیاسی و فکری را در درون خود رعایت و تضمین کند.

پایان دادن به وضعیت کنونی و شکل‌گیری یک سازمان سوسیالیستی چپ بی‌تردید کاری بزرگ و مستلزم کوشش و مساعی مشترک نیروها و فعالان چپ می‌باشد. ما با توجه به تجربه‌ی تلاش‌های پیشین و ارزیابی‌های خود، نکات فوق را حداقلی برای اقدام در آن جهت ضروری و لازم می‌دانیم.

همچنین بر این واقعیت آگاهیم که ما بخشی کوچک از جریان سوسیالیستی چپ را تشکیل می‌دهیم و کوشش و فعالیت ما در جهت هموار ساختن راه دشوار ایجاد تشکلی گسترده و پایدار از سوسیالیست‌های چپ ایران، تنها جزئی از کوشش و فعالیتی بس گسترده‌تر در ایران و خارج از کشور است. نامی را که برای جمع خود انتخاب کرده‌ایم - شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران - بیان این واقعیت و تأکیدی بر آن است. ما جمع خود را تشکلی موقت تلقی می‌کنیم که در اولین فرصت و با فراهم آمدن شرایط ایجاد تشکلی بزرگتر از سوسیالیست‌های چپ ایران به آن خواهد پیوست. بنابراین از هر اقدامی که این امر را تسهیل و تسریع کند، مانند برگزاری سمینارها و کنفرانس‌های شهری، منطقه‌ای و سراسری و فعالیت‌های عملی مشترک و غیره، استقبال می‌کنیم و به سهم خود در این جهت خواهیم کوشید.

شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران

«تدارکچی» هر چه خوش خدمت‌تر ...

چنین کسانی که در خودفریبی و یا اگر راستش را بخواهید، در مردم‌فریبی شاهکار کرده‌اند، آخر به چه دل بسته‌اند؟ به این‌که دکتر یزدی با آن همه شرط و شروطی که گذاشته و اجرای آن‌ها به برچسبده شدن بساط جمهوری اسلامی منجر خواهد شد، بتواند به میدان مبارزه «دموکراتیک» و «انتخابات آزاد» راه پیدا کند و با کسب اکثریت آرای رأی دهندگان با سلام و صلوات راهی کاخ ریاست جمهوری شود! راستی تا کی هنوز به این امام‌زاده دل بسته‌اید؟ نه جانم، اینها فقط می‌خواهند تنور انتخابات را داغ و صحنه را شلوغ کنند. نه آقا جان، دست بردارید و مردم را رنگ نکنید!

خوب حالا به پردازیم به آنچه در داخل انجام می‌دهند و به اصطلاح «پیش‌پرد» نمایش اصلی است. کدام یک از کاندیداها بهترند؟ قالیباف، لاریجانی، ولایتی، رفسنجانی، مهندس موسوی، دکتر معین، کروبی، دکتر توکلی و یا ... خوب این آقای X که بیش از سید خوش‌خنده خاتمی، ظاهرالصلاح و خوش‌سیما و خوش صحبت باشد، کیست که بتواند هشت سال سر مردم را گرم کند و در مصرف خارجی برای جمهوری اسلامی وجه و سیمای قابل قبول و اهل مدارا و گفت‌و‌گویی تمدن‌ها و ... را بجای تروریسم جا بی‌اندازد، به نحوی که سرمایه‌های بازاریاب را بسوی ایران روانه سازد و مقدمات هر چه بیشتر وابستگی به سیاست بانک جهانی و اطاعت کامل از برنامه‌های اقتصاد بی‌در و پیکر کشورهای قوی سرمایه‌داری و وابستگی آن‌ها را با عنوان دهان‌پر کن گلوبالیزاسیون بر ایران حاکم کند. هم‌اکنون در تداوم سیاست‌های رفسنجانی، خاتمی با اقداماتی که در این هشت سال انجام داد، بسیاری از کارگران را از مشمولیت همان قانون کار ناقص هم که وجود دارد، بی‌بهره کرده است و در بستن دست و پای کارگران هم با بهانه «رقابت آزاد» هر روز قفل و بست تازه‌ای می‌زند، بطوری که امروزه کارگران

سازمان‌های سوسیالیستی چپ هم بیانگر مصالح و منافع تاریخی جنبش کارگری و زحمتکشان جامعه و هم مدافع خواست‌ها و مطالبات روزمره و جاری آن‌ها هستند و باید همواره هم منافع کوتاه‌مدت و هم مصالح و منافع درازمدت جنبش را مد نظر داشته باشند و یکی را فدای دیگری نسازند.

۴- معضل تا کنونی چپ و زمین‌های بسیاری از تراژدی‌ها، درک نادرست از رابطه‌ی دیالکتیکی میان جنبش سوسیالیستی، حرکت عملی - تجربی واقعی طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان و شرایط مادی و عینی حاکم بر جامعه بوده است. آن چه نهایتاً می‌تواند به براندازی سرمایه‌داری و استقرار سوسیالیسم بیانجامد، حرکت عملی - تجربی واقعی خود طبقه‌ی کارگر و توده‌های زحمتکش در شرایط مادی لازم و ذهنی مناسب است و نه کوشش اراده‌گرایانه‌ی عده‌ای نیک‌نیتان برای متحقق ساختن آرمان‌ها و اندیشه‌های والای انسانی. به عبارت دیگر، هر چند هم جنبش سوسیالیستی را بخش آگاه این حرکت تاریخی بدانیم، در هر صورت این جنبش چون تنها بخشی از این حرکت تاریخی است، به هیچ وجه نمی‌تواند تحت هیچ شرایط و اوضاع و احوالی جانشین کل حرکت و شرایط عینی و ذهنی ضروری برای آن باشد.

۵- اساسی که سازمان‌های سوسیالیستی باید بر مبنای آن ایجاد گردند، نه وحدت ایدئولوژیک و تئوریک، آن گونه که در احزاب سنتی چپ رایج بوده است، بلکه توافق بر روی اهداف سیاسی و اجتماعی، توافق بر روی برنامه سیاسی است. مسئله‌ی مرکزی برنامه، چگونگی ساختار و شکل قدرت سیاسی (دولت) و مناسبات اقتصادی بلاواسطه‌ی آینده است. برنامه‌ی سازمان‌های سوسیالیستی ایران نباید ردیف کردن یک سلسله از اصول و آرزوهای «خوب»، بلکه واقع‌بینانه و در انطباق با شرایط پیش‌یافته باشد، و بر پایه‌ی کار پژوهشی و استنتاجات کارشناسانه و با مشارکت صاحب‌نظران تدوین گردد و انعکاس آمیختگی خواست‌های فوری و هدف‌های درازمدت طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان باشد. چنین برنامه‌ای باید انعطاف‌پذیر بوده باشد و با تغییر شرایط تغییر یابد.

۶- مبارزه برای سوسیالیسم و در این راه مبارزه برای استقرار و گسترش آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی همواره در مرکز وظایف و فعالیت سازمان‌های سوسیالیستی در جامعه‌ی سرمایه‌داری قرار دارد. در ایران این وظیفه نه تنها از شرایط فعلی و نیازهای بلاواسطه‌ی امروز، بلکه اساساً از هویت سازمان و جنبش سوسیالیستی ناشی می‌گردد. موضوع تلاش و پیکار تاریخی جنبش سوسیالیستی رهایی واقعی انسان از هر گونه مناسبات مبتنی بر استثمار فرد از فرد و سلطه و استقرار رادیکال‌ترین و پیشرفته‌ترین شکل دموکراسی مستقیم است، لذا مبارزه برای آزادی و دموکراسی و گسترش بی‌وقفه‌ی آن، در هر شرایطی وظیفه‌ی تخطی‌ناپذیر این جنبش و بازتابی از هویت و وظیفه‌ی تاریخی آن است.

با توجه به این که جمهوری اسلامی مانع اصلی هرگونه آزادی و پیش‌رفت اجتماعی است، مبارزه برای آزادی و دموکراسی در این مرحله قبل از هر چیز به معنای مبارزه برای سرنگونی این رژیم است.

۷- استقرار، استمرار و گسترش دموکراسی در ایران با شکل قدرت دولتی و ساختار سیاسی - اجتماعی ایران پیوندی تفکیک‌ناپذیر دارد. وجود دولت مقتدر مرکزی و تمرکز قدرت و امکانات اقتصادی در دست آن، یکی از زمینه‌ها و عامل‌های اساسی شکل‌گیری استبداد و دیوان‌سالاری استبدادی از یک سو و رشد ناهماهنگ اقتصادی مناطق مختلف کشور از سوی دیگر بوده است. بنابراین تغییر ساختار و شکل متمرکز دولت به دولتی بر اساس عدم تمرکز، اصل خودمختاری یا خودگردانی، یکی از شرایط اساسی برای استقرار و استمرار دموکراسی، تحکیم هم‌بستگی و هم‌زیستی ملیت‌های مختلف و رشد و پیش‌رفت در ایران است.

ترازو به نفع دیگر طبقات بالا رود، امری که به هیچ وجه ضروری نیست و تنها در شرایطی استثنائی می‌تواند رخ دهد.

با این حال وضعیت توازن طبقاتی را که در پایان انقلاب‌های بورژوازی بوجود می‌آید، در آغاز انقلاب پرولتری نیز خواهیم داشت. این وضعیت هنگامی رخ می‌دهد که پرولتاریا هنوز در موقعیتی نیست که بتواند تمامی حاکمیت سیاسی را به‌تنهایی برای خود مطالبه کند، اما آن‌قدر نیرومند است که بتواند مانع از به‌حاکمیت رسیدن طبقه دیگری از بورژوازی شود در تضاد با پرولتاریا قرار دارد.

در این مرحله تلاش بخاطر استقرار حکومت طبقاتی ناب سبب خواهد شد تا ادارات دولتی و به‌همراه آنان هرگونه زندگی اقتصادی سودمند و سامان‌یافته ناممکن شود. دولت و جامعه و تمامی بخش‌های آن و از آن جمله پرولتاریا می‌توانند در مضیقه قرار گیرند. تلاش هر یک از طبقات، با بکاربرد خشونت توده‌ای طبقات مخالف خود را سرکوب کند، آن‌هم در دمکراسی پیشرفته‌ای که ما آن‌را پیش‌فرض چنین وضعیتی قرار می‌دهیم، هرگاه اصولاً ممکن باشد، هیچ نتیجه‌ای به‌بار نخواهد آورد، جز ویرانی کامل اقتصادی تا به آن حدی که اینک در روسیه شاهد آنیم.

در چنین وضعیتی تنها دو شکل از حکومت ممکن هست: یا یکی از طبقات حکومت را تشکیل می‌دهد و دیگر طبقات در برابر آن حکومت خاموش می‌مانند و یا آن‌که لاقلاً یکی از طبقاتی که باید منافع‌اش را در نظر گرفت، از آن پشتیبانی می‌کند و یا آن‌که سوسیالیست‌ها همراه با یکی یا چند حزب بورژوازی یک حکومت ائتلافی تشکیل می‌دهند.

نمونه‌هایی از حکومت نوع اول را در اتریش و سوئد مشاهده می‌کنیم. در سوئد حکومت سوسیالیستی ناب وجود دارد که بدون پشتیبانی لیبرال‌ها نمی‌تواند به‌زندگی خود ادامه دهد. در اتریش حکومت اجتماع‌یون مسیحی تا روزی بر سر کار است که سوسیالیست‌ها تصمیم به سرنگونی‌اش گیرند.

پیش‌از این در اتریش یک حکومت ائتلافی که در آن سوسیالیست‌ها نیز شرکت داشتند، بر سر کار بود. نظیر این حکومت ائتلافی در بلژیک و دانمارک نیز وجود داشت. در آلمان حکومت ائتلافی سوسیالیست‌ها- بورژواها بر سر کار است. شاید فردا نظیر همین حکومت در دانمارک و بلژیک و ایتالیا و انگلیس نیز وجود آید.

پشتیبانی از یک حکومت، آن‌هم باین دلیل که با توجه به شرایط موجود می‌تواند بهترین گزینش باشد، بدون آن‌که در کابینه آن حکومت شرکت داشته و در تصمیماتی که می‌گیرد، سهم باشیم، و یا آن‌که در این حکومت سهم گشته و بطور بلاواسطه بر تصمیمات آن تأثیر بگذاریم، می‌تواند از نقطه‌نظر تاکتیکی، ولی نه از نقطه‌نظر اصولی، از هم متفاوت باشند. اما سیاستمدارانی نیز هستند که در حله نخست تحریک‌گر Agitator سیاسی هستند. چنین کسانی همکاری آشکار با عناصر بورژوا را رد کرده و هوادار اشکال مخفی همکاری‌اند. از چنین روشی سوسیالیست‌مکرات‌های آلمان در دورانی استفاده می‌کردند که بر مبنی سیستم انتخاباتی آن زمان باید از میان دو تن از کسان از اردوی بورژوازی که بیشترین آراء را بدست آورده بودند، یکی را برگزید. در آن دوران امری پذیرفته بود که در این وضعیت به دمکرات‌ها و نه مرکز‌گراها Zentristen (۳۹) رأی داده شود. اما بستن قراردادی میان حزب ما و احزاب دمکرات بورژوا از سوی بیشتر کاندیداهای حزب ما به‌مثابه پایمالی فرومایه‌ی اصول مبارزه طبقاتی رد می‌شد. حتی امروز نیز برای برخی از ما سخت است در کابینه‌ای ائتلافی شرکت کنیم، حتی هنگامی که ضرورت چنین ائتلافی شناخته شده است.

هنوز نیز چنین موضع آشتی‌ناپذیری که با اصول مبارزه طبقاتی در انطباق قرار دارد، تبلیغ می‌شود. البته این یکی از خدمات بسیار ارزنده مارکس و انگلس بود که توانستند به نقش مبارزه طبقاتی در سیاست پی برند، اما هرگز به اندیشه آن دو خطور نکرد که بگویند یک طبقه فقط با متزوی ساختن کامل خود می‌تواند بطور کامل از منافع خود دفاع کند. چگونه می‌توان از مبارزه دست برداشت، آن‌هم در هنگامی که برای پیروزی در مبارزه در پی یافتن متحد هستیم؟ و هرگاه که متحدینی داشتیم، در آن‌صورت باید خواست‌ها و منافع آنان را مورد توجه قرار دهیم و به‌همین دلیل نمی‌توانیم از دشمن شکست خورده آنچه را مطالبه کنیم، که می‌توانستیم از او بخواهیم، هرگاه که به‌تنهایی او را شکست

قراردادی به‌برندگان کارفرمایان و دلان آن‌ها تبدیل شده‌اند و روزبه‌روز هم این وضع بدتر می‌شود.

حال اگر هیئت حاکمه بتواند کسی را پیدا کند که هشت سال غارت اموال عمومی را برای سردمداران رژیم و عوام‌لش تضمین کند، آیا گمان می‌کنید، چیزی بهتر از خاتمی خواهد بود؟

مگر «صاحبان قدرت» و «اقتدارگرایان» و «اصول‌گرایان» و رهبر، شورای نگهبان و شورای مصلحت نظام و کوفت و زهرمارهای دیگر نظام نبودند که خاتمی را با بیش از ۲۲ میلیون رأی و مجلس ششم را با آن اکثریت قوی از یاران او یک‌جا سر کوزه گذاشتند و آتش را خوردند! حتی خاتمی را آن‌قدر سبک کردند که به «تدارکچی» نظام تبدیل شد و مجلسیانش نیز آن‌قدر دست به‌عصا راه رفتند که برای داشتن سهمی هر اندازه کوچک در حکومت به هر در یوزگی تن در دادند. اصلاح‌طلبان بیشترشان شده‌اند ماله‌کش «اقتدارگرایان» و «اصول‌گرایان» و ... که می‌خواهند مردم را به صحنه بکشند و برای حکومت اسلامی مشروعیت و آبرو بخرند!

آخر به‌چه امید گمان برده می‌شود که رئیس‌جمهور آینده با وجود این قانون اساسی و این نهادهای کنترل‌مانند شورای نگهبان، شورای مصلحت نظام و این رهبر که از همین حالا برای «رئیس‌جمهور هر که می‌خواهد باشد» محدوده عمل تعیین کرده و برای او نقش «سری‌خدمت» و «آبدارباشی» و «چک‌خور» رژیم را در نظر گرفته است، بتواند بیش از خاتمی اختیارات و قدرت داشته باشد. آیا او می‌توانست جلوی کتک خوردن وزیرش را بگیرد و نگذارد مشاور اصلی‌اش را ترور کنند و خودش هم از ترس عوامل رهبر جرأت نکند پا را از محدوده تعیین شده بیرون بگذارد. خودمان را فریب ندهیم و در رژیم اسلامی دل به‌غیرممکن‌ها نبندیم.

حکومت اسلامی با نهایت وقاحت انتخاباتش را برگزار می‌کند و رجاله‌ای را از صندوق بدر می‌آورد که طبق میل رهبر و یارانش عمل کند و تا زمانی که نیروهای مردمی نتوانند با استفاده از شرایط و امکانات، مطابق با شرایط داخل زمینه برچیده شدن و سرنگونی آن را برپا دارند، این نظام حداکثر با بعضی تغییرات در شکل و شمایل کنونی خود بر سر کار خواهد ماند.

باید که همه‌ی نیروهای راستین ضد رژیم اسلامی چه در داخل و چه در خارج گرد هم آئیم و جرثومه حکومت اسلامی را به‌دنبال نظام فاسد پهلوی به‌زباله‌دانی تاریخ بی‌اندازیم، و گرنه دل بستن به این که یک قدرت خارجی به‌نجات ملت ما برخیزد، و یا امداد غیبی برسد و یا آنها خود بر سر عقل آیند و حکومت را رها کنند، آرزوی عبث و بی‌هوده است.

باید با اتکاء به نیروی نسل جوان میهن‌مان و با هم‌یاری همه‌ی خلق‌های ایران راه پیروزی بر این هیولا را یافت و در آن مسیر گام مشترک گذاشت.

هیچ راهی وجود ندارد جز برچیده شدن کل نظام جمهوری اسلامی و از میان برداشتن تمامی نهادهای قدرت و به‌زبان ساده سرنگونی آن!

انقلاب پرولتری و ...

آنجا که نه هم‌چون روسیه، واقعاً با انقلابی پرولتری سر و کار داریم، تمامی پیش‌زمینه‌ها برای پیدایش چنین تکاملی وجود ندارد که در پایان هر انقلاب بورژوازی امری اجتناب‌ناپذیر است. این فرجام در انقلاب‌های پرولتری یک‌بار باین خاطر تحقق نمی‌یابد، زیرا که دمکراسی در آغاز این انقلاب دارای ریشه‌های استوار است و در نتیجه مبارزات سیاسی آن در اشکال جنگ‌های طبقاتی بورژوازی انجام نمی‌گیرد که برای از میان برداشتن میلیتاریسم موجود سبب استقرار میلیتاریسم دیگری می‌شود. دیگر آن‌که پیش‌شرط آغاز انقلاب پرولتری آن است که پرولتاریا نسبت به دیگر طبقات نیروی برتر باشد، به‌طوری که تنها انشعاب درونی پرولتاریا می‌تواند سبب شود تا کفه

این امر اما یک پارچگی پرولتاریا را می‌طلبد. کسی که خطرهای سیاست ائتلاف را به وزارت‌خانه‌ها تقلیل می‌دهد، موظف است در جهت یگانگی سوسیالیست‌ها گام بردارد. اما کسی که علیه آن عمل می‌کند، نه تنها ضرورت سیاست ائتلاف را از بین می‌برد، بلکه باعث می‌شود تا این امر نه آن‌چنان که ممکن بود، در شرایطی نامساعد تحقق یابد.

مخالفین سیاست ائتلاف که در صفوف ما قرار دارند، حسن‌های یک حکومت سوسیالیستی را مطرح می‌کنند. اما این مقایسه‌ای بی‌معنی است، زیرا که هیچ سوسیالیستی، هنگامی که بتواند حکومتی سوسیالیستی را بوجود آورد، حاضر به ترجیح یک حکومت ائتلافی بر آن است. فقط یک حکومت سوسیالیستی قادر است راه سوسیالیسم را هموار سازد و با انرژی و برنامه‌ریزی زمینه را برای اجتماعی ساختن روند تولید سرمایه‌داری فراهم آورد. پس در این مورد اصلن هیچ اختلافی نیست؛ اینجا اختلاف بر سر مراحل است که پرولتاریا هنوز از قدرت کافی برخوردار نیست تا بتواند حکومت سوسیالیستی ناب را بوجود آورد و به آن استمرار بخشد، اما آن‌قدر نیرومند است که بتواند از استقرار هرگونه حکومتی جلوگیری کند که بخواهد علیه پرولتاریا عرض‌اندام کند. در چنین مرحله‌ای پرسشی که مطرح است، می‌تواند چنین باشد: حکومتی ائتلافی و یا حکومتی بورژوازی آنهم به لطف پرولتاریا. در اینجا به یک حکومت سوسیالیستی به لطف بورژوازی لیبرال نمی‌پردازیم، زیرا تحقق امری بسیار نادر خواهد بود. حتی یک چنین حکومتی قادر به انجام آن کارهایی نیست که یک وزارتخانه سوسیالیستی که از پشتیبانی پرولتاریائی نیرومند برخوردار است، می‌تواند انجام دهد.

حتی حالتی می‌تواند رخ دهد که رژیم بورژوازی با دشواری‌های خارق‌العاده‌ای روبرو شود و در نتیجه یک حزب سوسیالیستی ترجیح دهد حل مسائل پیچیده نظیر بازسازی خرابی‌های ناشی از جنگ را به بورژوازی واگذارد تا آش‌شوری را که پخته است، خود بخورد. اما واگذاری نامحدود ابزارهای قدرت دولتی به عناصر بورژوازی می‌تواند در بسیاری از موارد برای پرولتاریا با خطرهای زیادی همراه باشد. رفیق باوئر می‌گوید که از نقطه نظر انقلاب سوسیالیستی سیاست ائتلاف در اتریش مجاز بود، زیرا که پرولتاریای اتریش درک کرده بود که باید به ابزار قدرت بیشتری دست یابد. اما من می‌خواهم بدان بی‌افزایم: درست چون قدرت ارتش در دست پرولتاریا قرار دارد، باید سوسیالیست‌ها همین که می‌دیدند ارتش می‌تواند موجب دردسرشان شود، پیه ریسک بیرون آمدن از ائتلاف را به تن خود می‌مالیدند.

در کشوری که در آن قدرت ارتش در دست پرولتاریا نیست، و این قاعده برای مدت‌های درازی برقرار خواهد ماند، واگذاری تمامی ابزارهای قدرت دولتی به بورژوازی، آن‌هم بدون هرگونه کنترلی و بدون تأثیرگذاری بر بکاربرد آن ابزارها، می‌تواند برای سوسیال دموکراتی نتایج بدشگونی را به بار آورد. هم چنین ائتلاف با ماهیت پرولتاریا در تضاد قرار دارد. من یک‌بار بطور مبسوط (در مقاله‌ای که با عنوان «دیکتاتوری طبقاتی و دیکتاتوری حزب» در ۱۹۲۱ در نشریه «مبارزه» که در وین انتشار می‌یابد) مطرح ساختم که هیچ‌یک از احزاب بورژوازی یک حزب طبقاتی ناب نیستند و بلکه هر یک از این احزاب از عناصر طبقاتی گوناگونی تشکیل شده است. در عوض سوسیال دموکراتی تنها حزب طبقاتی ناب است. این وضعیت سبب می‌شود تا پرولتاریا بیشتر از هر طبقه دیگری برای زمانی طولانی به ائتلافی از احزاب مختلف تن در ندهد. در عین حال پرولتاریا بخاطر موقعیت طبقاتی خویش بیشتر از هر طبقه دیگری اپوزیسیون نیرومند نظم اجتماعی موجود را تشکیل می‌دهد و همین امر سبب می‌شود تا خود را اپوزیسیون دولت نیز بداند. بهمین دلیل نیز وظایف پذیرش مقام یک اپوزیسیون، آن‌هم بخاطر مقاصد دیگری که منجر به گذار از سرمایه‌داری نمی‌گردد، با طبیعت پرولتاریا سازگاری ندارد.

اما آن‌چه که از نقطه نظر روانی قابل فهم‌تر است، لزوماً نباید مفیدترین نیز باشد. ما نباید کارکردهای خود را فقط بر اساس نیازها، بلکه هم چنین باید در ارتباط با آگاهی‌های خود تنظیم کنیم. خود آن لحظات روانی توضیح می‌دهند که چرا کسانی که اصولاً با سیاست ائتلاف و وظائف اپوزیسیون مخالفند، در مقایسه با مخالفین نظری خویش با تحسین بیشتر پرولتاریا روبرو می‌شوند. همین امر در عین حال توضیح می‌دهد که چرا ایده‌ی سیاست ائتلاف فقط به‌سختی و به آرامی

می‌دادیم. اما این «اما و اگر» آن‌هم هنگامی که می‌توانیم بدون متحد در مبارزه شکست خوریم، نتیجه‌ای به‌بار نخواهد آورد.

بدون در نظرگیری شرایط، هر گونه ائتلافی را اصولاً انکار کردن از آن درک از مبارزه طبقاتی سرچشمه می‌گیرد که تمامی حزب‌های بورژوازی را بدون هرگونه استثنائی به مثابه توده‌ای ارتجاعی ارزیابی می‌کند، درکی که هیچ‌کس به‌اندازه مارکس علیه آن مبارزه نکرد، زیرا این درک بجای کمک به رشد خودآگاهی طبقاتی، به تنگ‌نظری طبقاتی دامن می‌زند.

اتو باوئر (۴۰) که هیچ‌کس نسبت به‌چپ‌گرایی او تردید ندارد، نیز سیاست ائتلاف را به‌هیچ‌وجه رد نمی‌کند و بلکه خود حتی در دورانی در آن سهیم بود.

طبیعی است که باید میان ائتلاف تا ائتلاف تفاوت گذاشت. این امر تنها تحت شرایط معینی می‌تواند امتیازآور باشد.

محتوای مقاله‌ی اتو باوئر با عنوان «حکومت ائتلافی و مبارزه طبقاتی» که در نشریه «آزادی» در ۳ ژانویه ۱۹۲۲ در برلین انتشار یافت، در رابطه با این پرسش بسیار با اهمیت است.

او میان دو نوع از حکومت ائتلافی توفیر می‌گذارد. یکی از این دو نوع را «رفرمیستی» می‌نامد. این نوع حکومت در زمانی تشکیل شدند که بورژوازی در برابر پرولتاریا از نیروی شکننده شگرفی برخوردار بود و در نتیجه نیازمند امتیاز دادن به پرولتاریا نبود. پس هرگاه یک حکومت بورژوازی یک سوسیالیست را در صف خود وارد ساخت، در آن صورت آن سوسیالیست مسئول سیاست‌های آن حکومت سرمایه‌داری است.

اما امروز این امر کاملاً به‌گونه دیگری است. امروز پرولتاریا آن چنان نیرومند است که با توازن طبقاتی روبروئیم.

«آنجا که توازن نیروی طبقاتی وجود دارد، حکومت ائتلافی می‌تواند ضرورتی گذرا باشد».

من در این زمینه نظرات اتو باوئر را کاملاً تأیید می‌کنم. با این حال بر این باورم هنگامی که او از ابزار قدرت و به‌ویژه از ابزار نظامی سخن می‌گوید که پرولتاریا باید در اختیار داشته باشد تا بتواند به‌مثابه عامل تعیین‌کننده در برابر جهان سرمایه‌داری دوام آورد و سرشت «رفرمیستی» حکومت ائتلاف را تغییر دهد، در پی عمومیت بخشیدن generalisieren به مناسبات محلی اتریش است.

«وزارت‌گرایی Ministerialism رفرمیستی سبب شد تا احزاب پرولتری در قدرت حکومتی سهیم شوند، هر چند که بسیاری از ابزار قدرت نظامی و اقتصادی هم‌چنان در انحصار بورژوازی باقی ماند، اما حکومت ائتلافی در اتریش براین واقعیت استوار بود که بسیاری از ابزارهای قدرت، هم‌چون فرماندهی ارتش و ابزارهای مراوده به‌دست پرولتاریا افتاد».

گویا باوئر بر این نظر است که احزاب بین‌الملل دوم در مقایسه با اتریش از ابزار قدرت کمتری برخوردارند، و گرنه دلیلی وجود نداشت که بنویسد «امروز بر احزاب بین‌الملل دوم وزارت‌گرایی رفرمیستی غالب است».

به‌پندار من با آن‌که پرولتاریا در آلمان بر ارتش رایش حاکم نیست، اما از پرولتاریای اتریش بسیار نیرومندتر است. در اینجا دهقانان از نظر کمیت از همگنان خویش در کشورهای آلپ بیشترند. و این امر در مورد انگلستان به‌مراتب بیشتر صادق است، کشوری که در آن اصولاً روستائی وجود ندارد. در عوض دهقانان در بلژیک و دانمارک نیرومندند. با این حال در این دو دولت نیز پرولتاریا از نظر توانمندی مطمئناً در سطح اتریش قرار دارد. بهمین دلیل نیز سیاست ائتلاف در این کشورها از مرحله‌ای فراتر رفته است که باوئر آنرا «وزارت‌گرایی رفرمیستی» می‌نامد.

اما در این مورد حق کاملاً با باوئر است: سیاست ائتلاف می‌تواند به نسبت قدرت پرولتاریائی که از وزیران سوسیالیست حکومت ائتلافی پشتیبانی می‌کند، از موفقیت برخوردار باشد و به‌همان نسبت نیز از دامنه خطرهای کاسته می‌شود که این سیاست در بطن خود حمل می‌کند و قابل انکار نیستند. آنجا که سیاست ائتلاف به‌امری اجتناب‌ناپذیر بدل گشته است، مهم آن است که این سیاست را به سود پرولتاریا برنامه‌ریزی کنیم تا بتوانیم به اوج قدرت او بی‌افزاییم.

خورده‌اند ولی اصلاحات کماکان ادامه دارد» مردم را دعوت می‌کنند با نظام از در آشتی درآیند و به رغم تجربه‌ی تلخ هشت سال ریاست جمهوری بی‌خاصیت خاتمی و نمایندگی یاران‌اش در مجلس و آخرین انتخابات مجلس اسلامی، در مراسم انتخابات ریاست جمهوری شرکت کنند و با شرکت خود مشروعیت از دست رفته را به نظام بازگردانند.

آنان ساده لوحانه، اگر فرض کنیم در گفته‌ی خود صادق‌اند، اصلاحات را در چارچوب نظام از اصلاح گران نظام (دوم خردادی‌ها) جدا می‌کنند و با این کار از شکست مشخص و مفتضحانه‌ی اصلاحات و اصلاح‌طلبان در چارچوب این نظام که مردم آن را به مدت هشت سال تجربه کردند، به مفهوم انتزاع شده‌ی اصلاحات پناه می‌برند تا سازش خود را با جمهوری اسلامی «معصومانه» بیارایند. سرکرده‌ی این «پوزیسیون» طرفدار رژیم سازمان اکثریت است که در واقع به رغم انتقادات کذابی هیچ‌گاه از پشتیبانی از جمهوری اسلامی دست برنداشته و همواره در تناسب با مقتضیات زمان و در لوی فرمول‌های مختلف از آن پشتیبانی کرده است. آن زمان که شرایط اجازه می‌داد از اعضای خود می‌خواست که مخالفان جمهوری اسلامی را شناسایی و به پاسداران و جلاوران رژیم معرفی کنند و اکنون چون شرایط تغییر یافته است تحت عنوان اصلاح‌طلبی از نظام پشتیبانی می‌کند.

۳- مبلغان شرکت در انتخابات در میان اپوزیسیون، می‌کشند با آراستن تبلیغات خود به واژه‌ها و شعارهای رزم جویانه به آن رنگ و آهنگ مخالفت با نظام را بدهند. آنان استدلال می‌کنند که نباید با تحریم و خودداری از شرکت در مراسم انتخابات ریاست جمهوری صحنه را به حاکمان واگذار کرد. بلکه باید مردم را فراخواند تا در این مراسم شرکت کنند و رأی خود را به «بهترین» نامزد بدهند. ولی دقیقاً آن چه حاکمان جمهوری اسلامی از آن هراس دارند این است که مردم با خودداری از شرکت در این مراسم به جهانیان اعلام دارند که رژیمی که در پی آمد انقلاب مردم در سال ۵۷ به قدرت رسید و در اوان از پشتیبانی نزدیک به ۹۹ درصد از مردم برخوردار بود اکنون به رژیمی ضد مردمی تبدیل شده که فقط از پشتیبانی اقلیتی کوچک در جامعه برخوردار است.

شرکت مردم در انتخابات صرف نظر از این که آنان نام چه کسی را سواً نام نامزد مورد پشتیبانی حاکمان در آرای خود بنویسند یا این که رأی سفید در صندوق آرا بریزند، به دلیل وجود صف‌های طولانی در محل‌های رأی‌گیری بهترین وضعیتی است که رژیم‌ساز می‌تواند برای خود آرزو کنند. این امر به آنان امکان می‌دهد به هر شکل که به سود خود بدانند از شرکت مردم در انتخابات استفاده کنند. مدعی شوند که مردم هنوز به این نظام اعتماد دارند. هر چند که ممکن است مانند هر نظام دیگری انتقاداتی به آن داشته باشند. بلکه بر عکس عدم شرکت مردم در انتخابات به شرطی که این امر بتواند به طور آشکار و بدون هیچ ابهامی در سراسر جهان انعکاس یابد، می‌تواند ضربه‌ای سخت به حیثیت، اعتبار و مشروعیت رژیم در ایران و خارج از آن وارد آورد. پایین‌تر به این موضوع باز خواهیم گشت.

۴- البته اپوزیسیون خواهان براندازی می‌توانست با اتخاذ سیاستی مبارزه جویانه از فرصت مراسم انتخابات استفاده کند و با شرکت خود در آن، این نمایش مسخره را به صحنه‌ای از مبارزه با رژیم تبدیل نماید و مشروعیت آن را نزد مردم ایران و جهان به چالش طلبد.

سناریوی چنین شرکتی می‌توانست این طور باشد: اپوزیسیون فعال و سازمان یافته روی نامزد مشترکی که شخصیت سیاسی شناخته شده‌ای میان مردم است توافق می‌کند و وی را به نام نامزد خود برای ریاست جمهوری به مردم معرفی می‌نماید و اعلان می‌دارد که از آن جا که وجود شورای نگهبان ناقض اعمال حاکمیت مردم است آن را نهادی غیر قانونی می‌داند و از آن جا که حق مسلم هر شهروندی ایرانی است که بدون هیچ محدودیت جنسی، عقیدتی یا ایدئولوژیکی خود را برای ریاست جمهوری نامزد کند، از این رو کاندیدای خود را فقط به وزارت کشور معرفی می‌کند و انتخاب او را به رأی آزاد مردم وامی‌گذارد. همچنین اعلان می‌دارد که از آن جا که به صحت رأی‌گیری در مراکز رسمی دولتی اعتماد ندارد در همه جا محل‌های

می‌تواند جا افتد. با این حال این گونه مخالفت‌ها نمی‌توانند مانع از آن شوند که آنچه ضروری است، البته غالباً نه با شفافیت و انرژی‌ای که آرزومند آیم، رخ دهد. با وجود تمامی مقاومت‌ها، در مرحله‌ای که در حال حاضر کشورهای سرمایه‌داری در آن بسر می‌برند، ایده‌ی سیاست ائتلاف مدام از پشتیبانی بیشتری برخوردار می‌شود و سیاست پرولتری را هر چه بیشتر تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. با این که برخی چنین پنداشتند و این امر برای تبلیغ ایده‌ی سیاست ائتلاف کارساز نبود، این ایده نمی‌تواند جای انقلاب پرولتری را بگیرد و بلکه می‌تواند پیش‌درآمد آن انقلاب گردد، یعنی سبب انقلاب اجتماعی نابی شود که به سلطه سیاسی فقط پرولتاریا منجر گردد و حکومتی را بوجود آورد که پرولتاریای ابرقدرت آن را بر دوش خود حمل می‌کند.

مارکس در برجسته‌ترین مقاله خود «نقد برنامه حزب سوسیال دمکراتی» چنین گفته است:

«مابین جامعه سرمایه‌داری و کمونیستی دوران گذار تبدیل این یک بدن دیگری قرار دارد. هم‌سو با آن هم‌چنین یک دوران گذار سیاسی قرار دارد که دولت این دوران گذار چیز دیگری نمی‌تواند باشد مگر دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا».

با توجه به تجاربی که طی سال‌های اخیر بدست آوردیم، می‌توانیم این جمله را چنین جابجا کنیم:

«مابین دولت‌های دمکراتیکی که در آنها حکومت ناب بورژوازی و حکومت ناب پرولتری وجود دارند، دوران گذار تبدیل این یک بدن دیگری قرار دارد. هم‌سو با آن هم‌چنین یک دوران گذار سیاسی قرار دارد که حکومت آن بنا بر قاعده حکومتی ائتلافی خواهد بود».

این امر در همه کشورهای معتبر خواهد بود که تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا از طریق دمکراتیک انجام گیرد، امری که با توجه به سقوط سلطنت‌های نظامی، عادی خواهد بود. کسی که سیاست ائتلاف را اصولاً رد می‌کند، برای درک علائم زمانه کوردل است. چنین کسی استعداد انجام وظائف خویش را ندارد.

پانویس‌ها:

۳۹- حزب مرکز Zentrumspartei، حزب سیاسی کاتولیک‌های آلمان بود که طی سال‌های ۷۱-۱۸۷۰ تأسیس شد و از آنجا که نمایندگان این حزب در مجالس ایالتی پروس و رایشاتاک آلمان در وسط سالن پارلمان می‌نشستند، بر خود نام حزب مرکز را نهاد. این حزب طی سال‌های ۱۹۱۲-۱۸۸۱ و ۱۸-۱۹۱۶ نیرومندترین فراکسیون پارلمان آلمان را تشکیل می‌داد و با آن که از نقطه نظر سیاست فرهنگی با بیسمارک مخالف بود، اما از حکومت او پشتیبانی کرد. پس از سقوط سلطنت و تأسیس جمهوری وایمار Weimarer Republik در آلمان، این حزب در ساختمان جمهوری دمکراتیک نقشی فعال بازی کرد و تا ۱۹۳۲ در تمامی حکومت‌های ائتلافی شرکت داشت. در این دوران چهار تن از رهبران این حزب به مقام صدارت رایش آلمان رسیدند. پس از دستیابی هیتلر به قدرت سیاسی، این حزب در سال ۱۹۳۳ خود را منحل کرد و پس از شکست آلمان در جنگ جهانی دوم، بیشتر رهبران تبعیدی این حزب به آلمان بازگشتند و حزب سوسیال دمکرات مسیحی CDU را بوجود آوردند.

۴۰- اتو باوئر Otto Bauer در سال ۱۸۸۱ در وین زاده شد و در سال ۱۹۳۸ در پاریس درگذشت. او یکی از پایه‌گذاران مکتب استرومارکسیسم Austromarxismus بود. این مکتب فکری در سال ۱۹۰۴ در اتریش بوجود آمد و برخلاف بلشویسم از همکاری احزاب پرولتری و بورژوازی در جامعه‌ای دمکراتیک در بوجود آوردن حکومت ائتلافی هواداری می‌کرد. دیگر چهره‌های برجسته این گرایش عبارت بودند از آدلر Adler و هیلفردینگ Hilferding. اتو باوئر یکی از رهبران برجسته حزب سوسیال دمکرات اتریش بود و طی سال‌های ۱۹۱۹-۱۹۱۸ مشاور وزیر امور خارجه بود. پس از بقدرت رسیدن هیتلر در آلمان و برای عقیم ساختن سیاست او مبنی بر اتحاد آلمان و اتریش، حزب سوسیال دمکرات اتریش در فوریه ۱۹۳۴ دست به یک شورش عمومی زد که این جنبش با شکست روبرو شد و در نتیجه اتو باوئر به‌همراه برخی دیگر از رهبران حزب سوسیال دمکرات این کشور مجبور به مهاجرت به پاریس شد.

در رابطه با «مراسم» ...

۲- اپوزیسیون مصالحه‌گر، که مظهر مشترک آن در خارج از کشور به نام «اتحاد جمهوری خواهان برلن» معروف است، با آسمان ریسمان بافی می‌خواهد خلق را قانع کند که هنوز هم باید به این نظام چشم امید بست. آنان تحت شعار عوام فریب «اصلاح طلبان شکست

بودنشان را دارند، از شرایط طاقت فرسای زندگی در جمهوری اسلامی، خط و مشی و استراتژی لازم را تدوین کنند. بی جهت نیست که برخی از آنانی که قبله گاهشان مسکو بود و یک عمر به آن امام زاده دخیل بسته بودند و از یک شکست و آبروریزی به شکست و آبروریزی دیگر گام می‌نهادند، اکنون به قبله گاه دیگری، به واشنگتن، روی آورده‌اند.

چپ ایران، مانند بقیه‌ی چپی‌ها در سراسر جهان، نتوانست از آوار برلن و زوال «سوسیالیسم واقعاً موجود» چون فرصتی استفاده کند و با رها ساختن خود از خرافات مارکسیسم روسی، چینی و مانند آنها و بازخوانی تئوری‌ها و نظریه‌های تئورسین‌های کلاسیک و معاصر سوسیالیستی به افق تازه‌ای دست یابد و خود را سامان و سازمان دهد. راست است که وضع سوسیالیست‌های سرزمین‌های دیگر از وضع چپی‌های ایرانی چندان بهتر نیست و امروز روز سردرگمی و پراکندگی جنبه‌ی غالب زندگی «چپ» است. اما از آن جا که در میان اکثریت چپی‌های ایرانی این موضع غالب است که در ایران پس از جمهوری اسلامی مناسب‌ترین حاکم مناسب سرمایه داری خواهد بود، پس سخن از پروراندن تئوری جدید سوسیالیستی یا تئوری سوسیالیستی متناسب با اوضاع و احوال کنونی در ایران و جهان نیست و کسی هم از چپ ایران انتظار ندارد که پیش گام باشد و برای مشکلات جنبش سوسیالیستی تئوری تازه‌ای تدوین کند. سخن بر سر جامعه‌ی نوینی نیست. بلکه سخن تنها بر سر تدوین خط و مشی و استراتژی برای برانداختن جمهوری اسلامی، نظامی که در میان اکثریت عظیمی از مردم ایران دیگر پایگاهی ندارد، و جایگزینی آن با نظام شناخته شده‌ی اقتصادی و سیاسی است که نمونه‌های آن چند سده‌ای است در کشورهای متعددی وجود داشته و راه تکامل پیموده است.

آشکار است با وضعی که اپوزیسیون در آن به سر می‌برد قادر نخواهد بود آن چنان استراتژی فعال، پیچیده و حساسی را- که در بالا به آن اشاره شد- در مقابله با رژیم در مراسم انتخابات ریاست جمهوری در پیش گیرد. آن چه می‌ماند تحریم انتخابات است. تحریم انتخابات را نیز می‌توان در دو وجه تصور کرد: منفعل و فعال. تحریم منفعل آن است که مردم در انتخابات شرکت نکنند. یعنی در رأی‌گیری شرکت نکنند. ولی در محل‌های عام حضور داشته باشند و به طور عادی به کسب و کار خود مشغول باشند. این اقدام هر چند از شرکت در انتخابات کذایی بهتر است ولی بازتاب جهانی چندانی نخواهد داشت. رژیم مانند انتخابات مجلس اخیر، می‌تواند بر سر درصد تعداد شرکت کنندگان با اپوزیسیون جر و بحث کند و طرفین با هم در این باره ماه‌ها چانه بزنند. در بهترین حالت عدم شرکت منفعل مردم در انتخابات چیزی بیش از یک پیروزی اخلاقی برای آنان نخواهد بود. نتیجه‌ی سیاسی عملی بلاواسطه نخواهد داشت.

ولی هر آینه تحریم انتخابات به دست مردم به گونه‌ای فعال باشد، یعنی به گونه‌ای که جایی برای جر و بحث و ابهام درباره‌ی نتیجه‌ی انتخابات نزد جهانیان باقی نگذارد، این امر می‌تواند ضربه‌ای کاری بر حیثیت و اعتبار و مشروعیت رژیم وارد آورد. بنا بر این سؤال این است که تحریم فعال چه شکلی می‌تواند داشته باشد. یک شکل متصور آن است که در روز انتخابات مردم از طریق تظاهرات و اقداماتی مانند آن نظر خود را راجع به انتخابات اعلان دارند. این امر، که می‌تواند هزینه‌ای نسبتاً سنگین در بر داشته باشد، نیاز به اتخاذ سیاست و روش دقیق و حساب شده و سازمانی قوی و کارآمد دارد که با توضیحاتی که در بالا آمد اپوزیسیون در حال حاضر فاقد آن است.

شکل دیگر قابل تصور این است که مردم در روز انتخابات به عنوان اعتراض در خانه هایشان بمانند. تصور کنید که در روز انتخابات در حالی که چشم جهانیان به ایران دوخته شده و ده‌ها خبرنگار و عکاس و فیلم‌بردار برای گزارش از جریان انتخابات ریاست جمهوری به ایران آمده‌اند به جای فیلم برداری از صف‌های طویل رأی دهندگان در مقابل محل‌های رأی‌گیری و گزارش‌های مفصل از جریان انتخابات از خیابان‌ها و کوی و برزن‌های خالی فیلم‌برداری شود! این کار هزینه‌ی سنگینی هم در بر ندارد. زیرا در

رأی‌گیری خود را ایجاد می‌کند و از مردم می‌خواهد که برای دادن رأی به نامزد معرفی شده به این محل‌ها مراجعه کنند. هم زمان به تشکیل کمیته‌های پشتیبانی و فعالیت انتخاباتی در شهرها و روستاها اقدام می‌کند. بدین سان دو جریان موازی برای انتخاب ریاست جمهوری پدید می‌آید.

هم زمان در حرکتی هم آهنگ شده، بخش خارج از کشور اپوزیسیون خواهان براندازی، با اعلان پشتیبانی خود از کاندیدای اپوزیسیون در داخل و سازمان دادن گسترده‌ی ایرانیان در خارج از کشور به بسیج افکار عمومی و جلب توجه آنان به شرایط ایران و لزوم اعزام هیئت‌های نظارت بر انتخابات از سوی سازمان‌ها و نهادهای جهانی و سازمان‌های غیر دولتی اقدام می‌ورزد. به این ترتیب، اپوزیسیون مشروعیت کل نظام را به زیر سؤال می‌برد و آن را به چالش می‌طلبد. این وضع حاکمان را در برابر معمای قرار می‌دهد. از یک سو آنان نمی‌توانند این چالش اپوزیسیون را بپذیرند. زیرا پذیرفتن آن به معنای نفی خود و پذیرفتن قدرت دو گانه است و در صورت رجوع اکثریت مردم به محل‌های رأی‌گیری ایجاد شده از طرف اپوزیسیون و انتخاب نامزد اپوزیسیون به ریاست جمهوری، که البته برنامه‌ی خود را پس از انتخاب شدن به ریاست جمهوری انجام رفراندوم برای تغییر قانون اساسی اعلام کرده است، این وضع نزد مردم به معنای اضمحلال عملی جمهوری اسلامی تلقی خواهد شد. از سوی دیگر آنان برای مقابله با این سیاست تنها یک راه دارند- توسل به قهر و سرکوبی گسترده. ولی در شرایط کنونی و حساسیت افکار عمومی جهان به رعایت حقوق بشر و تقبیح رژیم‌های خودکامه‌ی استبدادی، دست یازیدن به قهر، سرکوب و کشتار گسترده، رژیم را با مشکل لاینحلی مواجه می‌کند. البته نمی‌توان سرنوشت نهایی چنین مبارزه‌ای را از پیش تعیین کرد. ولی شانس آن برای پیروزی ضعیف نیست، هر گاه پیش شرط‌هایی وجود می‌داشت.

طبیعی است که شرط اتخاذ یک چنین استراتژی برای مقابله با حاکمان رژیم اسلامی برخورداری از اپوزیسیونی است متشکل، آگاه، کاردان و مبارزه‌جو.

۵- ولی وضعیت حاکم در میان اپوزیسیون جمهوری خواه براندازی فرسنگ‌ها از اپوزیسیونی که بتواند چنین استراتژی را به کار گیرد به دور است. هر چند طیف‌های مختلف این بخش از اپوزیسیون، اعم از چپ و ملی و غیره، می‌خواهد، بهتر است بگوئیم آرزو دارد، و به طور آشکار نیز می‌گوید که خواهان براندازی این نظام و جایگزین کردن آن با یک جمهوری است که در آن دین و دولت از هم جدا باشد (در نوع جمهوری اختلاف وجود دارد از جمهوری متمرکز گرفته تا فدرال و قومی) ولی، به طور جمعی، بخشی، یا به تنهایی، فاقد هرگونه استراتژی، برنامه‌ی عملی و چشم‌اندازی در جهت تحقق آرزوی خود می‌باشد در جانب ملی‌ها، (جبهه‌ی ملی و غیره) گر چه گویا به ظاهر صاحب سازمان؟ تشکیلات؟ و یا چیزی شبیه آن هستند، ولی از چیزی که بتوان به آن نام خط و مشی و برنامه یا استراتژی داد، خبری نیست. هر از چند گاهی سران آن به تنهایی یا با دیگران، اعلامیه‌ای، بیانیه‌ای یا طوماری از امضاها منتشر می‌کنند که در آن در شرح و توصیف شرایط بدی که بر جامعه حکم فرماست قلم‌فرسای می‌شود و از ملت شریف و نجیب خواسته می‌شود که کاری بکند و خود و آنان را از دست خود کامگان جمهوری اسلامی رها سازد! تو گویی که مردم بدون این «روشنگری‌های عمیق» خود از درجه‌ی فقر و بدبختی خویش، فساد و سختی معیشت، ظلم و ستم و خودسری حاکمان و غیره بی‌خبرند!

در جانب چپی‌ها وضع بدتر است. سر در گمی و پریشان حالی که بر آنان غالب است در مقایسه با ادعاها و فخر فروشی‌هایشان که گویا به تئوری‌ها و متدهای علمی در تجزیه و تحلیل هر مشکل و مسئله‌ی اجتماعی مجهزند و زیر و روی طبقات را می‌شناسند و از فرایندهای اجتماعی سردرمی‌آورند و برای هر مشکلی راه حلی دارند، رقت‌انگیز است. گویا بدون وجود قبله‌گاه‌هایی چون مسکو یا پکن یا تیرانا... چپی‌ها قادر نیستند به طور مستقل فکر کنند و برای مبارزه‌ی عملی جهت رها کردن زحمت کشانی که ادعای رهبر

دولتی و حکومتی و ملتی در هیچ موقعیتی نمی‌تواند ادعا کند که حق کشتار جمعی مردم را دارد و لذا به فراهم کردن آن نیازمند است. اگر چنین حقی قابل تصور بود، چون هر حکومتی می‌توانست چنین ادعائی کند، در پیمان ارگانی برای رسیدگی به این ادعا و در صورت موجه دیدن ادعا اقدام به صدور مجوز، پیش بینی می‌شد.

۸- ملت ایران با تمدنی کهن، هم اخلاقاً در مقام عضو از پیکر جامعه بشری با ترور و تهدید و کشتار (به‌ویژه کشتار جمعی) مخالف است و هم با امضای دو قرارداد و پیمان فوق به رعایت و اجرای هر دو وجه آن؛ یکی خودداری از دست زدن به تهدید و ترور و تدارک و تولید سلاح جمعی و دیگری کوشش جدی و مسئولانه برای برچیدن بساط ترور و تهدید و کشتار و به‌ویژه کشتار جمعی (قتل عام)، مکلف و متعهد و مسئول است.

۹- حکومت جمهوری اسلامی خود با نیات و رفتارها و کردارها و گفتارهای نامردمی و ماجراجویانه هم با تحمیل استبدادی تاراجگر و ددمنش و سرکوبگر به حقوق ملت ایران تجاوز می‌کند و هم حدود و حقوق کشورهای دیگر را بنام به اصطلاح «صدور انقلاب» و اعلام رسمی و آشکار قصد نابودی دولت اسرائیل (چنان که حتا با بیان رسمی تهدید آن کشور در نماز جمعه که «با یک بمب اتمی نابود می‌شود»)، و تغذیه مالی و تسلیحاتی سازمان‌های تروریستی به‌ویژه در منطقه خاور نزدیک و میانه پایمال می‌کند و هم مظلوم‌نمایی می‌کند که گویا او در معرض تجاوز است و حتا اعتراض به اعمال تجاوزکارانه خود را تجاوز به حقوق خود می‌داند، درحالی که اگر از استبداد درون مرزی و ماجراجویی‌های برونمرزی دست بردارد، با هیچ اعتراض و حتا ستیزی مواجه نخواهد بود.

افزون بر آنچه در بالا آمد تدارک و دستیابی حکومت جمهوری اسلامی به سلاح هسته‌ای هم هزینه سنگین و نالازمی را (هم هزینه اولیه و هم وارد شدن در مسابقه تسلیحاتی پس از آن) به ملت ایران تحمیل می‌کند و هم با قدرت نمائی و ماجراجویی که خصلت هر حکومت استبدادی است، سرزمین و ملت ایران را به مخاطره می‌اندازد و حتا ادامه فعالیت برای دستیابی به سلاح هسته‌ای ممکن است با اقدامات پیش‌گیرانه از سوی کشورهای بزرگ مجهز به سلاح خیلی پیشرفته در این زمینه مواجه شود که دودش به چشم مردم ایران خواهد رفت و اگر در مقام مقابله برآید، نتیجه‌اش مجوزی خواهد شد برای ویران کردن سرزمین ایران و قربانی شدن ملت ایران.

به‌بانه صدمین شماره ...

محصول سیستم فلسفی، نظری و عملی «سوسیالیسم واقعاً موجود» بود، لذا از دیدگاه تشکیل‌دهندگان «شورای موقت سوسیالیست‌ها...» ادامه فعالیت و یا شکل‌گیری تازه هر سازمان و گروه چه مستلزم بازبینی همه‌جانبه این سیستم و گسست از آن و از قالب‌ها و کلیشه‌هایی بود که به‌عنوان «احکام» و «اصول» مارکسیستی در میان چپ رواج داشت. بدین ترتیب «شورا...» بر پایه این مرزبندی اساسی با گذشته و با چپ سنتی بنیان‌گذاری شد.

نخستین انعکاس این مرزبندی در مبانی وحدت ما بود. برخلاف آنچه در چپ سنتی رایج بود، «وحدت ایدئولوژیک و تئوریک» و «احکام جهان‌شمول» جایی در تشکیل شورا نداشت. مبانی تشکیل شورا نه ردیف کردن یک‌رشته اصول تغییرناپذیر ایدئولوژیک و تئوریک و یا رویاها و آرزوهای خوب، بلکه حرکت از شرایط واقعی، توافق بر روی یک برنامه سیاسی و تعیین وظائف با توجه به شرایط تاریخی، نیازهای بلاواسطه، اوضاع و احوال جاری و امکانات موجود بود. توافق بر روی برنامه‌ای انعطاف‌پذیر که با تغییر شرایط ناگزیر و بطور منطقی تغییر می‌یابد. از دیدگاه ما ویژگی اصلی برنامه اساس پاس‌سنگونی به‌نیازها و مطالبات واقعی کوتاه‌مدت و میان‌مدت با توجه به منافع حال و آینده مردم است.

تشکیل دهندگان شورا بر مبنای چنین برداشتی، مبارزه برای دمکراسی را مسئله مرکزی برنامه سیاسی خود و بطور کلی جنبش چپ

خانه ماندن جرم نیست. حضور نداشتن مردم در خیابان‌ها و تعداد کم رأی دهندگان در محل‌های رأی‌گیری، هر گونه امکان دست برد در نتایج انتخابات را از رژیم سلب می‌کند.

یا هر شکل دیگری که بتواند به‌طور آشکار جدایی مردم از حاکمان را به جهانیان اعلان دارد. البته استراتژی اول، شرکت فعال در انتخابات به گونه‌ای که شرح آن رفت، به مراتب بر تحریم فعال ارجح می‌بود. اما وقت آن گذشته است. با توجه به امکانات سیاسی و زمانی تحریم فعال به گونه‌ای که شرح آن رفت بهترین بدیلی است که در برابر مردم قرار دارد.

داشتن سلاح هسته‌ای ...

۲- کشتار جمعی (قتل عام) نه تنها در هیچ یک از متون حقوقی و در هیچ اصلی از اصول حقوقی «حق» شناخته نشده تا داشتن وسایل آن «حق» تلقی شود و قابل توجیه باشد، بلکه همواره بنام اقدامی «ناحق» و توجیه‌ناپذیر محکوم شده است. و بهترین و آشکارترین دلیل آن همین «پیمان منع گسترش سلاح کشتار جمعی» (به‌ویژه با تاکید به برچیدن موجودی آن) است.

۳- سلاح هسته‌ای نه برای دفاع در برابر تجاوز به مرزهای کشور بکار می‌آید و نه در عرصه جنگ و نبرد بین نیروهای نظامی طرف‌های درگیر، بلکه تنها می‌تواند در واری جبهه جنگ، غیرنظامیان و مردم بی‌گناه از کودک و جوان و پیر را ددمشانه قربانی کند.

۴- مورد نیاز ملت ایران نیست. ملت ایران افزون بر نداشتن خوی و خصلت کشتار، نه با ملتی سرجنگ دارد و نه قصد تجاوز به سرزمینی و نه قصد تهدید و ارعاب ملتی و نه «نفس کش» می‌طلبد و نه در مقام تحمیل نظر و عقیده و دین و مذهبی به ملل دیگر است. و نیز نه در معرض هجوم و حمله تصرف یا تصرف استعماری است و نه ملل همسایه قصد تجاوز به سرزمین ایران را دارند و هرگاه نیز چنین قصدی کرده‌اند (دولت شوروی پیشین، با سوء استفاده از شرایط جنگی، برای جدا کردن آذربایجان و حکومت صدام حسین در طمع تصرف خوزستان) هر دو بوسیله ملت ایران و بی‌سلاح اتمی دفع شده است.

۵- جامعه بشری با دو قرارداد اجتماعی «منشور جهانی حقوق بشر و پیمان منع گسترش سلاح کشتار جمعی»:

اولاً به غیرانسانی بودن تهدید و ارعاب و لزوم ایجاد دنیائی فارغ از ترس مهر تاکید زد.

ثانیاً با تاکید به غیرانسانی بودن بکار بردن سلاح کشتار جمعی به ممانعت از گسترش آن و هم‌چنین امحاء آنچه به وجود آمده رای داده و به اجرای آن متعهد شده و پیمان بسته است.

و مشارکت او در تعیین سرنوشت خویش قصه و افسانه نیست، بلکه خواست انسان و محصول دانش و خرد و شناخت خصوصیت‌ها و خصلت‌های بشری و حقوق و حیثیت او است و از سوی دیگر این که استبداد و استعمار و کشتار بشر و داشتن ابزار آن و از جمله ددمشانه‌ترین آنها وسائل و ابزارهای کشتار جمعی بشر مطلقاً «حق» نیست، چنان که حتا اعدام اگرچه به انگیزه کیفر قتل عمد، چون خود گرفتن زندگی انسانی است، از سوی بسیاری از ملل جهان منسوخ شده و در کشورهایی دیگر در حال منسوخ شدن است.

۶- این تصور که تدارک و به دست آوردن و مجهز شدن به سلاح هسته‌ای از حقوق ناشی از حق استقلال هر ملتی است، خصلت انسانی استقلال ملی را مخدوش می‌کند و افزون بر شکستن حرمت پیمان‌شکنی مجوز به همه حکومت‌ها در فراهم کردن و بدست آوردن آن می‌دهد و مشوق و سرمشق و مسبب گسترش جهانی ماده انفجاری‌ای می‌شود که می‌تواند در اثر کوچک‌ترین غفلت یا تعدد دیوانه صاحب قدرتی سراسر کره زمین را به آتش بکشد.

۷- توجه به این مساله حائز اهمیت جدی است که انگیزه بستن این پیمان هرگز، تحت هیچ شرطی و اوضاع و احوالی، زوال نمی‌پذیرد و پایان نمی‌یابد، به این معنی که کشتار جمعی در شرایطی مجاز و در شرایطی غیر مجاز نیست، بلکه هرگز هیچ

ارزیابی کردند. به نظر ما این وظیفه نه تنها از شرایط کنونی ایران و نیازهای بلاواسطه، بلکه هم چنین از هویت جنبش سوسیالیستی ناشی می‌شود. مبارزه برای دموکراسی و گسترش آن همواره از وظائف اصلی جنبش سوسیالیستی و بازتابی از هویت آن است. مبارزه برای دموکراسی نه فقط ضرورت این لحظه از تاریخ کشور ما و برای پایان دادن به استبداد مذهبی - سیاسی حاکم است، بلکه هم چنین هدف جنبش سوسیالیستی است، زیرا سوسیالیسم در حقیقت تحقق پیشرفته‌ترین و رادیکال‌ترین شکل دموکراسی، تحقق مداخله و مشارکت مستقیم و فعالانه مردم در روند تحولات و دگرگونی‌های اجتماعی است. بدون این مبارزه و دستاوردهای آن تأمین عدالت اجتماعی ممکن نخواهد بود. به نظر ما جنبش چپ ایران - و «شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران» - به مثابه جزئی از آن، باید هم به منظور پاس‌خگویی به نیازهای کنونی و تأمین آزادی و استقلال کشور و هم برای هموار ساختن راه‌های پیشروی آینده، در پیشاپیش این مبارزه قرار گیرد و آنرا در زمینه‌های سیاسی، نظری و عملی به پیش برد.

۲- در زمینه ساختار سازمانی

اشکال سازمانی و مناسبات درونی سازمان‌ها و احزاب سنتی چپ همواره یک عامل مهم ناهنجاری‌ها و عدم مشارکت و نظارت از پائین و حاکمیت بوروکراتیک رهبری بوده است. مشکل اساسی این احزاب و سازمان‌ها فقدان دموکراسی، سلطه ساختارهای کهنه و معیارها و ارزش‌هایی بود که به نام «سانترالیسم دموکراتیک» و «اصول سازمانی» توجیه می‌شد و تخطی‌ناپذیر بود.

با توجه به این تجارب طولانی و پیامدهای آن، فعالیت متشکل چپ و ادامه کار سازمانی احزاب و گروه‌های چپ مستلزم دگرگونی این مناسبات و یافتن اشکال مناسبی است که روابط دموکراتیک واقعی را ایجاد و تضمین کند. «شورای موقت سوسیالیست‌ها...» با آگاهی به این ضرورت بسوی کار متشکل گام برداشت. کوشش شورا این بود که بجای مناسبات و ساختارهای سنتی کهنه، روابطی دموکراتیک در درون خود حاکم سازد و امکاناتی برای تضمین دموکراسی بوجود آورد. ما این مهم را هم در شکل‌گیری شورا و هم در بیانیه آن - که راهنمای کار ما بود - مورد تأکید قرار دادیم و خاطر نشان کردیم که: «سازمان چپ سوسیالیستی، مناسبات آزاد و دموکراتیکی را که مدعی است برای استقرار آنها در جامعه مبارزه می‌کند، پیش از هر چیز باید در درون خود اعمال نماید. بنابراین روابط درونی آن باید بر نفسی ساختارها و مناسبات بوروکراتیک حزبی در گذشته و بر مبنای دموکراتیک سازمان داده شود. این مناسبات باید نمودار مناسب آزادانه‌ای باشد که سازمان برای استقرار آن در جامعه مبارزه می‌کند. تشکل جدید باید دموکراسی، آزادی نظر و حق گرایش و فراکسیون سیاسی و فکری را در درون خود رعایت و تضمین نماید» (نقل از بیانیه شورا، ژوئیه ۱۹۹۵).

با توجه به آنچه گفته شد، پس برای تشکیل شورا بطور منطقی، انتشار نشریه‌ای برای انعکاس تحلیل‌ها و برداشت‌های نظری و سیاسی شورا ضرورت می‌یافت، نشریه‌ای که از طریق آن بتواند هم مباحث نظری چپ را مطرح سازد و هم به مسائل سیاسی و مسائل عمومی ایران به پردازد. بررسی سیستم نظری حاکم بر جنبش چپ و بطور کلی بر «سوسیالیسم واقعاً موجود»، عمل کرد این سیستم و تفاوت آن با سوسیالیسم و آرمان سوسیالیستی، نشان دادن تفاوت سوسیالیسم مورد نظر مارکس با پراتیک اعمال شده در شوروی و دیگر کشورهای «سوسیالیستی»، تفاوت سوسیالیسم به معنای گسترش رادیکال دموکراسی و دخالت و مشارکت مستقیم مردم در اداره هستی خویش با سیستم دیکتاتوری تک‌حزبی و ایجاد یک دستگاه عظیم اداری، نظامی و امنیتی حاکم بر مردم، بررسی تحولات ساختاری و تغییرات و دگرگونی‌های جدید در جهان سرمایه‌داری، بررسی مسائل ایران، سیاست‌ها و عملکردهای جمهوری اسلامی، مسائل نظری و عملی مبارزه جاری و مسائل مربوط به آینده و نظام جایگزین، همه این‌ها زمینه‌ها و مباحثی است که به نظر ما پرداختن به آنها برای جنبش چپ و تأثیرگذاری آن در تحولات جامعه ضرورتی مبرم دارد.

«شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران» برای شرکت در این مباحثه ضروری و ارائه ارزیابی‌ها و برداشت‌های خود در زمینه‌های یاد

شده تصمیم گرفت نشریه «طرحی نو» را انتشار دهد. صدمین شماره این نشریه اینک در اختیار خوانندگان و علاقمندان قرار می‌گیرد. در این مدت (صد ماه گذشته) کوشش کردیم با وجود توانائی و امکانات محدود، «طرحی نو» را به‌عنوان نشریه‌ای سیاسی - نظری بطور منظم منتشر کنیم. در شماره‌های اول «طرحی نو» بیشتر به مسائل تطوری و نظری پرداخته شد. «چپ و دموکراسی»، «چپ و قدرت سیاسی»، «چپ و بلشویسم»، بحران و سرنوشت سوسیالیسم موجود و آموزش‌های آن، تجارب تاریخی جنبش کارگری و سوسیالیستی، بررسی دو جریان تاریخی بلشویسم و سوسیال دموکراسی به‌مثابه دو گرایش متضاد و دو انحراف در جنبش جای عمده را در «طرحی نو» داشت.

پس از خرداد ۱۳۷۶ با توجه به اهمیت این رخداد و تأثیر آن در لایه‌های گوناگون جامعه، پرداختن به این حادثه و بطور کلی به موضوع اصلاحات در محدوده نظام هر روز جای بیشتری را در نشریه گرفت و این در واقع امری اجتناب‌ناپذیر بود، زیرا ما با دورانی پر تلاطم در ایران روبرو بودیم، دورانی با حوادث جدید و مسائلی متفاوت با گذشته. در خرداد ۱۳۷۶ گروه‌هایی از اصلاح‌طلبان وابسته به نظام با شعارهای آزادی، امنیت، قانون‌گرایی، جامعه‌مدنی ... پس از حضور فعال در صحنه رقابت انتخاباتی رهبری قوه مجریه را در اختیار گرفتند. تفاوت آشکار رقابت انتخاباتی آن دوره با دوره‌های پیشین، کشمکش و جدال جدی اقتدارگرایان و گروه‌های اصلاح‌طلب و شعارهای مطرح شده در انتخابات، مردم را به شرکت گسترده در انتخابات برانگیخت.

پیروزی اصلاح‌طلبان، امید و اعتماد به نفس تازه‌ای در مردم بوجود آورد. این امید و اعتماد به نفس، به‌ویژه حضور فعال زنان و جوانان در صحنه سیاسی، فضای جامعه را بطور چشم‌گیری تغییر داد. دوم خرداد گر چه به شکل‌گیری یک جنبش سراسری و موفقیت آن در تغییر جریان انتخابات به‌سمتی مخالف با اراده و خواست تمامیت‌خواهان مسلط بر نظام منتهی گردید، اما به دلیل توهم به اصلاحات در محدوده نظام و امید بستن به اصلاح‌طلبان، از همان آغاز، نطفه‌های شکست را در خود داشت. در نتیجه، برخورد همه‌جانبه و بی‌وقفه به این توهم، به‌جریان اصلاح‌طلبی به شعارها و مقوله‌های مطرح شده از جانب آن و به‌عملکرد حکومت اصلاحات، الویتی خاص می‌یافت. «طرحی نو» به اقتضای وظیفه و اهمیت موضوع ناگزیر بخش بزرگی از کار را به‌چالش با این پدیده اختصاص داد، به‌ویژه این که نه تنها در ایران، بلکه در خارج از کشور نیز در میان بخش قابل ملاحظه‌ای از اپوزیسیون، شیفتگی به اصلاح‌طلبان به‌حدی دامنه یافت که آنها خاتمی را عامل استقرار مردم‌سالاری معرفی و تبلیغ کردند.

افزون بر این ما با گرایش دیگری نیز روبرو بودیم که با حرکت از «تئوری توطئه» و ساده کردن موضوع، پیدایش جریان اصلاح‌طلبی و خاتمی را تماماً صحنه‌سازی گرداندگان جمهوری اسلامی برای فریب و گمراهی مردم می‌دانست و مبلغ این نظریه بود. در چنین شرائطی تلاش ما این بود که با شناخت و تحلیل و توضیح درست حوادث، به‌سهم خود، به‌سمت‌گیری درست مردم و جنبش سیاسی کمک کنیم. «طرحی نو» از همان هفته‌های نخست پس از دوم خرداد کوشید با ارزیابی از مبانی نظری و فلسفی اصلاح‌طلبان و تحلیل مستمر سیاست‌ها و عملکردهای آنها و با بررسی همه‌جانبه ماهیت نظام، ساختارها و قانون اساسی آن، هم محدودیت‌های اصلاح‌طلبان را نشان دهد و هم دلایل اصلاح‌ناپذیری نظام را روشن سازد. ما در عین حال که میان اصلاح‌طلبان و تمامیت‌خواهان حاکم بر نظام تفاوت قائل بودیم و جریان اصلاح‌طلبی را بازتاب کوشش بخشی از نیروهای نظام ارزیابی می‌کردیم که با ادامه سیاست‌ها و راهبردهای پیشین توافق نداشتند و در پی یک سلسله اصلاحات و باز کردن فضای سیاسی بودند، اما بر آن بودیم که کوشش آنها تلاشی بی‌حاصل است و می‌کوشیدیم نشان دهیم اصلاحات در چارچوب این نظام به‌دلیل موانع ساختاری ممکن نیست. «طرحی نو» می‌کوشید این نظر را با استناد ارزیابی از بنیان‌ها، نهادها و ساختارهای نظام دینی - سیاسی حاکم و به‌یاری واقعیت‌ها، رویدادهای جاری توضیح دهد و بجای امیدوار ساختن مردم به‌دورنمای بی‌فرجام اصلاحات و اصلاح‌طلبان، ریشه‌ها و علل واقعی شرایط موجود و عوامل اصلی ادامه آن را نشان دهد. تلاش «طرحی نو» در این سال‌های پر التهاب این بود که با تبلیغات و توجیهاتی که در مردم امید کاذب نسبت

خالی است و امیدواریم در آینده بتوانیم با یاری دوستان و کارشناسان این کمبود را پر کنیم.

در پایان لازم است خاطرنشان کنیم که در سال‌های انتشار «طرحی نو» از همکاری صمیمانه برخی دوستان صاحب‌نظر و یاران آزادیخواه برخوردار بودیم و امیدواریم این یاری و هم‌کاری هم‌چنان ادامه و گسترش یابد.

ریاست جمهوری رفسنجانی ...

تلاش چند ساله اصلاح‌طلبان برای تغییرات اساسی در چارچوبه نظام نتیجه‌ای جز دستگیری، زندان و شکنجه برای تلاشگران آن نظر نداشته است. بنابراین کاندیداتوری اصلاح‌طلبان نه تنها در این شرایط کمکی به اعتلای جنبش آزادی‌خواهی مردم ایران نمی‌کند بلکه همانطور که در گذشته نیز شاهد آن بودیم عامل مهمی در ایجاد توهم آفرینی نسبت به جمهوری اسلامی به‌دلیل امیدوار کردن مردم به نهادهای قدرت دولتی و تغییر شرایط موجود از بالا بوده و هستند. به‌ر صورت وجود این نیروها کمک به بقاء نظام یعنی ظلم و بی‌عدالتی در جامعه می‌کند.

و اما باند مقتدر کنونی، یعنی رفسنجانی - خامنه‌ای چهره‌های ناشناخته‌ای برای مردم کشورمان نیستند، نظام جمهوری اسلامی یعنی آن چیزی که امروز شاهد آنیم با همکاری باندهای رفسنجانی - خامنه‌ای و همکاری بی‌دریغ احمد خمینی شکل گرفته است. سیاست‌های کلان نظام اسلامی توسط این باندها تعیین و به اجرا در آمده است و همین باندهای مافیائی توانسته‌اند در این راه نیز همه موانع انسانی را از سر راه خود بردارند. نمونه‌های آنها اعدام‌های دسته‌جمعی سال‌های ۶۰ و ۶۷، شکنجه و زندان مخالفین مستقیم نظام، حذف و برکناری مخالفین خودی چون بهشتی، طالقانی، بازرگان، بنی‌صدر، منتظری ... و بعد از مرگ خمینی نیز احمد خمینی (که دیگر وجودش ثمری نداشت) بوده‌اند. در این اواخر و در دوران ریاست جمهوری رفسنجانی باز قتل‌های سیاسی نویسندگان و روشنفکران که بر ملاء شد و او مستقیم در جریان‌شان بوده و در آنها دست داشته است، از جمله بخشی از جنایاتی است که توسط این دو باند قدرتمند رژیم تا کنون صورت گرفته، کشف شده و تا دوران کنونی ادامه دارد.

در مورد کاندیداتوری رفسنجانی باید بر این نکته تأکید کرد که نسبت به او بین سطح فکر مردم در ۱۲ سال پیش و امروز فرقی اساسی وجود دارد. در آن زمان او سعی می‌کرد مردم را با شعارهای مد روز و تجددخواهی فریب دهد، ولی امروز یک چهره سوخته و تا حدودی افشاء شده است و این فریب دیگر کارساز نیست. امروز مردم در سطح بالاتری از آگاهی سیاسی در مقایسه با آن زمان قرار دارند، دسته بندی‌های درون حاکمیت شفاف‌تر از ۱۲ سال پیش است. به هر حال دوران هشت ساله گذشته فعالیت‌های اصلاح‌طلبان در شناخت چهره جمهوری اسلامی نقش مهمی داشته است، بخصوص مطرح شدن قتل‌های زنجیره‌ای و نقش سردمداران رژیم اسلامی و سازمان اطلاعات در ترور روشنفکران و دگراندیشان در داخل و خارج کشور.

جالب توجه است که در گذشته اگر کسی یا گروهی شعار رابطه با آمریکا را سر می‌داد، خائن به نظام شناخته می‌شد، ولی امروز این امر به عنوان یک امتیاز، به شعار انتخاباتی اکثر کاندیداها بدل شده است. آقای رفسنجانی نیز خود را قهرمان این رقابت می‌داند، او مدعی است که رابطه با آمریکا از کانال او انجام خواهد گرفت، (شاید!) ولی با توجه به سیاست‌های تا کنونی آمریکا شکل‌گیری این رابطه بعید به نظر می‌رسد.

بهر حال ورود رفسنجانی به عرصه کارزار انتخاباتی برای شکستی دیگر نخواهد بود. با این که او از رأی مردم نسبت به خود آگاه است، ولی می‌پندارد با این تمهیداتی می‌تواند اکثریت آراء رای‌دهندگان را بدست آورد است. یکی از این تمهیدات می‌تواند بند و بست‌های پشت پرده با جناح‌هایی از اصلاح‌طلبان و به اصطلاح محافظه‌کاران باشد و یا

به‌اصلاح نظام و ظرفیت اصلاح‌پذیری جمهوری اسلامی ایجاد می‌کرد، مقابله نماید و بجای امیدوار ساختن مردم به تغییرات درونی نظام نشان دهد که اهرم و امکان واقعی و توانمندی تغییر و تحول اجتماعی و استقرار یک نظام دمکراتیک خود مردم و جنبش مقاومت آنها است. در همین راستا در «طرحی نو» در کنار ارزیابی مستمر وقایع ایران و سیاست‌ها و عملکردهای اصلاح‌طلبان و تمامیت‌خواهان حاکم، مقاله‌های تحلیلی مختلفی درباره ضرورت مستمر وقایع ایران و سیاست‌ها و عملکردهای اصلاح‌طلبان و تمامیت‌خواهان حاکم، مقاله‌های تحلیلی مختلفی درباره ضرورت جدائی دین از دولت، بی‌طرفی دولت در برابر ادیان و مذاهب، مبانی فلسفی و نظری اصلاح‌طلبان در ضرورت تلاش برای استقرار یک جمهوری لائیک و دمکراتیک و ویژگی‌های آن، درباره قانون اساسی نظام جایگزین و ... انتشار یافت.

«طرحی نو» به‌مثابه نشریه‌ای نظری - سیاسی در عین حال می‌کوشید به‌رخدادهای و مسائل روزمره سیاسی و مبارزات جاری مردم به‌پردازد. در این ارتباط در «طرحی نو» به‌ویژه مسائلی چون مبارزات دانشجویان، حوادث ۱۸ تیر ۱۳۷۸ کوی دانشگاه، قتل‌های زنجیره‌ای، تجاوزات و تعرض‌های دستگاه‌های قضائی و سرکوب، انتخابات شوراها، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی بطور مفصل مورد بررسی قرار گرفت.

مسائل و تنش‌های جهانی در سال‌های گذشته برای تمام مردم جهان، به‌ویژه خاورمیانه و آسیای مرکزی اهمیتی سرنوشت‌ساز یافت. رخداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و در پیامد آن سیاست جنگ و تجاوز و مداخله نظامی آمریکا در این مناطق، حمله به افغانستان و عراق، گسترش تروریسم در جهان، سرکوب و بمباران فلسطین توسط ارتش اسرائیل، جهانی شدن سرمایه و پیامدهای تعرض گسترده آن ... از تظاهرات بارز این تنش پایان‌ناپذیر بود. «طرحی نو» پرداختن به این مسائل، تحلیل آنها، بررسی هدف‌ها، علل و ریشه‌های آنها و دادن تصویری واقعی از آنچه در جهان می‌گذرد را از وظایف خود می‌دانست و تا آنجا که مقدور بود، صفحات نشریه را به‌این مهم اختصاص داد. سلسله مقاله‌های «خوشه‌های خشم تروریسم»، «نکاتی درباره جنگ، نفت و استراتژی امپراتوری جهانی»، «نئومپریالیسم، جنگ و آینده ایران»، «استراتژی نوین آمریکا و تئوری‌های امپریالیسم»، «درباره وقایع نیویورک»، «بیکرانی، تأملی بر دوران جدید در پرتو جنگ آمریکا»، «رابوهای پنتاگون و کاخ سفید»، «جهان پس از جنگ سرد»، «باتلاق عراق»، «گفتاری درباره ترور و تروریسم»، «ایران و استراتژی نوین آمریکا برای خاورمیانه» و رشته مقاله‌ها درباره فلسطین و اسرائیل از جمله نوشته‌هایی بود که در این ارتباط در «طرحی نو» به‌چاپ رسید.

همان‌گونه که اشاره شد، پدیده اصلاح‌طلبی و اصلاح‌طلبان و تحولات سیاسی سال‌های اخیر در ایران و جهان، به‌علت اهمیت جای مهمی را در «طرحی نو» گرفت و ناگزیر بیشتر صفحات نشریه در این مدت به آن اختصاص داده شد. در نتیجه کار و تمرکز اولیه ما بر روی مسائل نظری، به‌ویژه مسائل نظری چپ، کاهش یافت و در نشریه انعکاس کمتری داشت. با وجود شرایط نام‌برده کوشش ما همواره این بود که «طرحی نو» تا آنجا که ممکن است، هم‌چنان نشریه‌ای نظری - سیاسی باقی بماند. بهمین دلیل جای بحث‌های گوناگون نظری در نشریه خالی نماند. سلسله مقالات «پیدایش و فروپاشی سوسیالیسم در روسیه»، «درباره کمونیسم کارگری»، «بر سر انقلاب اکتبر چه رفت»، «در ضرورت تشکیل حزب سوسیالیست ایران»، «عوامل تاریخی پیدایش سکولاریسم»، «نقش دین در پیدایش جامعه مدنی»، «بنیادگرایی دینی، پدیده‌ای فراملی - فرهنگی»، «نقد سیاست»، «چهار لحظه گسست از فلسفه سیاسی کلاسیک»، «لائسیسته چیست؟»، «لائسیسته و سکولاریسم» به‌اضافه برخی ترجمه‌ها از جمله مباحثی بود که در دوره اخیر در زمینه مسائل نظری چپ و فلسفه و سیاست در «طرحی نو» منتشر شد.

بدون تردید «طرحی نو» خالی از اشکالات و کمبودهای بزرگ و کوچک نبوده است. ما کم و بیش به‌اشکالات و کمبودهای نشریه آگاهییم و برخی از دوستان نیز با انتقادات خود پاره‌ای کمبودها را یادآوری کرده‌اند. در «طرحی نو» جای زمینه‌های مهمی چون مسائل اقتصادی - اجتماعی ایران هنوز به‌دلیل امکانات و توانائی‌های محدودمان

تأیید رهبری نظام از کاندیداتوری او، که در آینده نزدیک مشخص خواهد شد.

در چند سال گذشته قیمت نفت در بازارهای جهانی بسیار بالا رفته و سران جمهوری اسلامی از فروش این سرمایه ملی به ثروت‌های افسانه‌ای دست یافته‌اند. سرازیر شدن بخشی از این سرمایه‌ها در جامعه باعث رشد قشرهای متوسط درون جامعه شده، که مطالبات خاص خود را دارند، از طرف دیگر تقسیم ناعادلانه این ثروت، باعث زیاد شدن فاصله میان تهریستان از یک سو و آقازاده‌ها، دلالان بازار و باندهای اقتصادی سپاه و وزارت اطلاعات از سوی دیگر شده است. ادامه این روند تا کنون باعث گسترش هر چه بیشتر اختلالاتی در شیرازه‌های وجودی جامعه شده که از جمله می‌توان از اعتیاد و فروش مواد مخدر، فساد و فحشاء، رشوه، دزدی و آدم‌کشی، فروش اعضاء بدن، تجارت انسان، خودکشی ... نام برد. قدرت اقتصادی، قدرت سیاسی بیشتری را برای این محفل‌های رانت‌خوار طلب خواهد کرد و با توجه به وضعیت منطقه و شرایط سیاسی کشور و عدم حکومت به شیوه‌های گذشته روش‌های جدیدی برای ماندگاری نظام بیان خواهد شد که پی‌آمد اختلاف میان باندهای قدرت خواهد بود.

باری ریاست جمهوری رفسنجانی به اختلافات درونی جناح حاکم و اقتدارگر کنونی دامن خواهد زد و جناح بندی‌های دیگری از حاکمیت را افشاء خواهد کرد و سبب خواهد شد تا حقایق دیگری از فجایع او افشاء گردد. تسخیر قوه مجریه از طرف رفسنجانی وسیله گسترش قدرت این باند را فراهم خواهد کرد، اگر تا چندی پیش برای مبارزه با اصلاح طلبان همه حاکمان اصلی قدرت متحد بودند، در صورت انتخاب رفسنجانی درون این قطب نیز اختلافات شدیدی بروز خواهد نمود، و جنگ را در خانه خود شروع خواهند کرد.

نقش آلترناتیو

با توجه به همه مسائل تا کنونی جمهوری اسلامی، تحریم انتخابات طبیعی ترین و اولین حرکت یک اپوزیسیون نافی نظام موجود در مقابل نمایش انتخابات است، که تا کنون نیز چنین کرده است. امروز دیگر بر همه روشن است (حتی بخشی از اصلاح طلبان حکومتی) که امید به تغییرات عمیق در این نظام وجود ندارد و دل بستن به این نظر فریب مردم است.

ولی سئوالی که برای اپوزیسیون طی سال‌های گذشته مطرح بوده و است، ولی هنوز جواب مشخصی برای آن نیافته، این است که چگونه می‌توان به وضع موجود پایان داد؟ چگونه می‌توان اهرم‌های قدرت نظام اسلامی را درهم شکست؟

جواب به این سئوال‌ها پایه وحدت و هماهنگی اپوزیسیون در یک حرکت ثمر بخش جهت برچیدن بساط کنونی است.

آنچه تا کنون در میان اپوزیسیون شاهد آن هستیم، تشتت و ناهماهنگی نظری در این زمینه است که دلائل گوناگونی دارد. در میان اپوزیسیون طیف‌های نظری نامتجانسی وجود دارد که عبارتند از:

- ۱- طیف‌های مختلف جمهوری خواه
 - ۲- طیف‌های مختلف سلطنت طلب
 - ۳- گروه‌ها و سازمان‌های مستقل
 - ۴- افرادی که در هیچ کدام از دسته‌های بالا جای ندارند
- طیف تعیین کننده اپوزیسیون در تغییر وضعیت موجود مردم هستند که به هیچ گروه و دسته‌ای و کسی اعتمادی ندارند و خود در گیر تصفیه حساب با گذشته و جایگزینی ارزش‌های جدید و پوست انداختن تاریخی خود هستند، یعنی آمادگی ذهنی برای این تغییر هنوز شکل نگرفته است.
- ولی حداقل در میان اپوزیسیون خارج کشور سه نظر برای تغییر وجود دارد که فقط در حد شعار مطرح‌اند.
- ۱- بعضی منتظر یک قیام و جنبش سراسری در ایران هستند. (با توجه به بحث بالا شانس ندارد)

۲- عده‌ای منتظر یک ناجی از خارج کشورند. (دخالت نظامی مصیبت‌بار است)

۳- گروه جدیدی طرح رفراندوم ملی را مطرح کرده است. (به نظر من شانس بیشتری دارد)

بنا بر این در اپوزیسیون ایرانی گروه‌های مختلف با نظرات و ایده‌های متنوعی وجود دارند که محصول فضای مدرنیته کنونی است و خود دلیلی بر پیچیدگی اوضاع است. در واقع ما در یک دوران گذار بسر می‌بریم، گذار از ارزش‌های کهنه به ارزش‌های نو، گذار از اوهام، رؤیاهای و آرمان‌ها به واقعیت‌های زمینی و تعقل در عمل، گذار از استبداد به دموکراسی، گذار از خفقان به آزادی‌های اجتماعی، گذار از مونولوگ به دیالوگ، به پول‌رایسم و چند صدائی. متأسفانه از یک طرف راز دوام عمر نظام جمهوری اسلامی در طولانی بودن این فرایند یا گسست تاریخی است که بتدریج در حال انجام است. از طرف دیگر هم راهی است که برای نهادینه شدن آزادی‌های اجتماعی و دموکراسی ضروری است.

ehsandehkordi@yahoo.de

لایسینه و ...

محمد رضا نیکفر

تلاش نویسنده در طرح نوعی «سکولاریزاسیون» «به سبک ایرانی» یا به بیان دیگر، در «ایرانی کردن» این مقوله - چیزی که تحت عنوان «طرح یک نظریه بومی ...» می‌نامد - قابل تامل و تقدیر است، به ویژه از آن جهت که به گفته‌ی او:

«روش مقاله... بازاندیشی مفهوم سکولاریزاسیون از اندرون موقعیت وجودی-تاریخی کنونی انسان خطه‌ی فرهنگ‌ی ماست»^۸

این تلاش فکری، تا آن‌جا که به «بازاندیشی» مبانی «مدرنیته» یعنی اصولی چون آزادی زن، حکومت قانون، دموکراسی، جدایی دولت و دین، لغو امتیازات... عدالت و پیشرفت... برای ایران امروز می‌پردازد، نه می‌تواند مورد مخالفت هیچ دموکراتی باشد و نه موضوع نقد ما در این جا قرار گیرد. اما ایراد کار آن‌جا ظاهر می‌شود که نویسنده؛ مقوله‌ی «سکولاریزاسیون» را وارد معرکه می‌کند و می‌خواهد در «فرمول» محدود و تنگ آن، اغلب مبانی و مفاهیم «مدرنیته» را متجلی و متبلور سازد. به بیان دیگر، خاصه‌های «مدرنیته» را خاصه‌های «سکولاریزاسیون» بنمایاند و «معرفی» کند. در فرازهای زیر تأکیدات از من است:

«سکولاریزاسیون در حیطه‌ی فرهنگی ما یعنی آزادی زن... جایگاه واقعی تاریخی پرسش سکولاریزاسیون و پاسخجویی به آن در ایران امروز پرسمان آزادی، عدالت و پیشرفت است و بحث سکولاریسم یکی از مقدمه‌های بحث گرد هر یک از این سه محور به هم پیوسته است... این سه نکته اینها نیستند؛ لغو امتیازهای سنتی، صنفی و طبقاتی، تشکیل دولت مدرن و برقراری قانون. بر این پایه سکولاریزاسیون تابعی می‌شود از روند تاریخی‌ای که مشخصه‌های عمده‌ای از آن با این سه نکته به بیان در می‌آیند.»

«تاریخ نوشتاری سکولاریزاسیون مجموعه‌ای است از دسته‌ای سطرهای مندرج در فصل‌های مختلف کتاب تاریخ تحول‌های اجتماعی در عصر جدید. اگر سه فصل از فصل‌های کتاب به موضوع‌های به هم پیوسته‌ی لغو امتیازهای صنفی و طبقاتی کهن، تشکیل دولت مدرن و قانونی کردن جامعه اختصاص یافته باشند، می‌توانیم بگوییم که بیشترین اطلاع را درباره‌ی سکولاریزاسیون در اینها خواهیم یافت.»

«وجود پدیده‌ای به نام قانون و نظام قانونی، لغو مجموعه‌ای از امتیازهای سنتی، وجود دستگاه آموزش متمایز از نظام حوزوی، مراقبت نسبی بر امر گردش پول، تمرکز اعلام شده قدرت قهری در دست دولت، حضور نسبی زنان در جامعه، چیرگی نسبی بر نظام خان-خانی و بسیاری چیزهای دیگر، بنا بر زاویه دید گذشته شده، نمودهای سکولاریزاسیون هستند. سکولاریزاسیون به عنوان مفهومی حقوقی جنبه‌ای از روند لغو امتیازهای سنتی را... نامگذاری می‌کند و در ادامه در همین راستا، سوبیه‌ی مهمی از روند شکل‌گیری دولت مدرن می‌شود.»

«سکولاریزاسیون فرع مسالهی تکوین دولت مدرن است.»

«قانونیت در نهایت مبتنی بر برابردانی زن و مرد و مشارکت برابر آنان در گزارش و اجرای قانون است. اگر زمانی می‌توانستیم به گوئییم سکولاریزاسیون در نزد ما با یک کلمه معنا شدنی است، و آن معنا کلمه قانون است.»^{۹۹}

از این طرح سه ایراد اساسی می‌توان گرفت:

ایراد اول؛ تعریف بسیط و ولنگ و وازی است که محمدرضا نیکفر از «سکولاریزاسیون» ارایه می‌دهد؛ اختلاطی است که نویسنده بین مبانی متنوع و گسترده‌ی مدرنیته چون آزادی، پیشرفت، حقوق بشر، دولت، قانون... و مقوله‌ی محصور و محدود «سکولاریزاسیون» انجام می‌دهد. «سکولاریسم»، اگر چه در یکی از معناها و دامنه‌هایش، جنبه‌ای از «مدرنیته» به شمار می‌آید، اما با «مدرنیته» هم‌سان و هم‌معنا نیست. آن‌چه تا کنون در تعریف و تفسیر «سکولاریزاسیون» گفتیم نشان می‌دهد که این مفهوم - فرایند تاریخی، در یکی از معناهایش، جزئی از جنبش روشنگری به حساب می‌آید، اما در عین حال مبانی مختلف «مدرنیته» را در خود جمع نمی‌کند. عناصر تشکیل دهنده و گونه‌گون «مدرنیته» که در نوشته‌ی محمدرضا نیکفر شامل آزادی، عدالت، پیشرفت، لغو امتیازهای سنتی صنفی و طبقاتی... تشکیل دولت مدرن و برقراری قانون... مراقبت امر گردش پول... تمرکز قهر در دست دولت، آزادی زن، برابری زن و مرد و خیلی چیزهای دیگر می‌شود... همه‌ی این‌ها را نمی‌توان و نباید «ممودهای سکولاریزاسیون» خواند. «سکولاریزاسیون» در غرب، حداقل از سده‌ی هفدهم آغاز می‌شود درحالی که بسیاری از پدیده‌های سیاسی، اجتماعی، حقوقی و اقتصادی نام برده، چون برابری زن و مرد، جزو دست آوردهای بشری دوران معاصر (اواخر قرن نوزده و سده‌ی بیستم) به شمار می‌آیند.

ایراد دوم در آن جاست که دریافت بسیط، نامحدود و فراگیرنده از «سکولاریزاسیون» و «بار کردن» بیش از اندازه‌ی آن باعث می‌گردد که معنای نخستین و اصلی این مقوله در لابلای انبوهی از مقوله‌ها و پدیده‌های دیگر، اگر نه محو ولی حداقل کدر، کم‌رنگ و یا گم شود. به عبارت دیگر، بیم آن می‌رود که این همانی شدن با شمار فراوانی از مباحث دیگر چون پیشرفت، دموکراسی، برابری، گردش پول و غیره، بر یکی از مبانی مرکزی و اصلی «سکولاریزاسیون» - و البته نه تنها مبانی مرکزی و اصلی آن - که مناسبات دین و دنیا باشد، سایه افکند؛ آن را کنار یا پس زند.

سرانجام ایراد سوم ما این است که مفهوم «سکولاریزاسیون» چنان «توانا» و «شفاف» نیست که به یاری آن بتوان «نظریه‌ی مدرنیته»ی ایرانی (و یا حتی نظریه‌ی «جدایی دولت و دین») را تبیین و تدوین کرد. «سلاح مفهومی» «سکولاریزاسیون» برای چنین آزمونی کارائی لازم را ندارد. «سکولاریزاسیون»، مفهوم چند معنادار و پُر ابهامی است و همان‌طور که نشان دادیم، یک پا در الهیات مسیحی «دنیوی» شده دارد و یک پا در مبانی خردگرا و غیردینی روشنگری؛ از این رو تن به هیچ «ترتیبی» که به‌خواهد او را در چهارچوب معین یکی از آن دو محبوس کند، نمی‌دهد.

ابوالحسن بنی صدر

مقاله‌ی «شکست لائیسیتیه؟» ابوالحسن بنی‌صدر را می‌توان بارزترین تجسم نمادگونه از برداشت اختیاری از مفاهیم و در این‌جا، از مفهوم شناخته شده «لائیسیتیه»، معرفی کرد. (با این که عنوان نوشتار به صورت پرسشی طرح شده است، اما در جریان خواندن متن خیلی زود معلوم می‌شود که علامت سئوال تعارفی بیش نبوده، مراد، «شکست لائیسیتیه» است).

نزد نویسنده، ما تنها با تعریفی بسیط و نادرست از «لائیسیتیه» رو به رو نیستیم؛ تنها با اختلاط این مقوله با پدیدارهای دیگر سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مواجه نیستیم؛ بلکه با تبیین و تفسیری فردی و اختیاری از مفهومی سر و کار داریم که حداقل طی ۱۵۰ سال گذشته در غرب، موضوع مطالعه و پژوهش بسیاری از متفکران، فیلسوفان سیاسی، جامعه‌شناسان و فعالان اجتماعی و سیاسی... قرار گرفته است. در نتیجه معنا و مفهوم «لائیسیتیه»، گستره‌ی مضمونی آن و به طور کلی مرزهای تبیینی آن به مقدار زیادی مشخص و معین شده‌اند.

مقاله‌ی نام‌برده، در دو بخش است. با ماجرای قانون منع علایم آشکار دینی از جمله حجاب اسلامی در مدارس دولتی فرانسه، آغاز می‌شود و سپس با «خاصه‌های» مختلف «لائیسیتیه»ی «ابداعی» مؤلف، ختم می‌شود. ابتدا فرازهایی از بخش دوم را نقل و بررسی می‌کنیم و سپس اشاره‌ای کوتاه به موضوع اول خواهیم کرد (تأکیدات از من است):

«لائیسیتیه بیشتر از یک ظرف نیست. اندیشه‌ی راهنمایی می‌خواهد که آن را پر کند. بیان‌های قدرت مختلفی که این ظرف را پر می‌کردند، شکست خورده‌اند. این شکست را نیز از بیان قدرتی خورده‌اند که یک نوع بیان دینی از خود بیگانه است... چرا بیان‌های قدرت که لائیسیتیه را به ممنوع کردن حضور دین در قلمرو دولت در مرحله اول و جامعه در مرحله دوم - در پی جانشین معرفت دینی شدن معرفت علمی - بکار بردند، شکست خورده‌اند؟ زیرا بیان قدرت مادی که علم و فن را نیز وسیله‌ی کار می‌کند، بسی محدود کننده‌تر و ویرانگرتر از بیان قدرتی می‌شود که دین در آن از خود بیگانه شده است...»

«دین ستیزی و شخصی کردن دین هر دو تجربه شده‌اند و هر دو بی حاصل گشته‌اند... شخصی کردن دین، وقتی دین بیان قدرت است، لائیسیتیه همان ستیز تاریخی دین و دولت می‌شود... دولت خالی وجود ندارد، دولت حقوق‌مدار، قانون اساسی دارد که در آن، حقوق انسان و حقوق جامعه ملی و اصول راهنمای رشد و عدالت اجتماعی مندرج هستند. این حقوق و ارزش‌ها از جایی می‌آیند. اگر دین یا دین‌هایی که مردم یک کشور بدان یا بدان‌ها گرویده‌اند، از این حقوق و اصول و ارزش‌ها نهی باشند، الف - شخصی شمردن دین، تضاد دولت و دین را احتراز ناپذیر می‌کند. ب - زیرا این حقوق و اصول و ارزش‌ها از بیانی اخذ شده‌اند. بنابراین، دولت که قدرت اصلی است وسیله ستیز آن بیان با دین یا دین‌های رایج می‌شود... ایرانیان سه بار انقلاب کردند و هر سه نوبت در تشکیل دولت جدید شکست خوردند. از جمله به این دلیل که بیان آزادی نزد اهل سیاست پذیرفته نشده بود و در جامعه نیز بیرون از دین، شمرده می‌شد. با آنکه در رهبری انقلاب مشروطیت، روحانیان نقش اول را داشتند، اما دین جریان باز یافتن طبیعت خویش را نیمود. از این رو بود که در جریان انقلاب ایران، انقلاب اسلامی به بازگرداندن اسلام از بیان قدرت به بیان آزادی هدف آنهایی شد که می‌دانستند بدون آزادی و بدون این که این بیان پذیرش همگانی بیابد، تشکیل دولت حقوق‌مدار نامیسراس است.»

«خاصه‌های زیر را می‌توان برای لائیسیتیه بر شمرد:

خاصه اول آن می‌تواند عبارت باشد از... جنبش آزادی انسان از قدرت... پایان گرفتن رابطه قوا میان بنیادها و باقی نگه داشتن محل برای سلطه یکی بر دیگری و تامین همکاری آن‌ها به قصد الغای سانسورها برای دست‌یابی به تامین بی‌طرفی دولت در آن چه به باورها و اندیشه‌ها و اطلاعات مربوط می‌شود... تا که جریان آزادی اندیشه‌ها و جریان آزادی اطلاعات برقرار شود...

خاصه دوم: کار دولت ایجاد محیط آشنی و بردباری و بسا همزیستی در دوستی میان باورهای دینی و غیردینی است.

خاصه سوم: خشونت زدایی دایمی...

خاصه چهارم: لائیسیتیه الغای تبعیض‌های نژادی و دینی و قومی و جنسی و نیز تبعیض‌های حاکم بر روابط بنیادهای جامعه است... اصل برابری در برابر قانون، برابری در تعلیم و تربیت، برابری در کار، برابری در رجوع به قاضی و... وقتی خاصه‌ای از خاصه‌های لائیسیتیه می‌شوند که این برابری‌ها واقعی باشند و روش‌های تامین این برابری‌ها بطور شفاف مشخص و مستقلان تامین‌شان معین شوند و در عمل، برقرار گردند.

خاصه پنجم: لائیسیتیه شفاف سازی فضاهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جامعه و فعالیت‌ها در این فضاها است.

خاصه ششم: اشتراک و همبستگی است.

دولت صفت لائیک پیدا می‌کند وقتی نمی‌گذارد گروهی با گروه‌هایی از جامعه، به قیمت آلوده کردن محیط زیست و بر باد دادن منابع، ثروت آندوزند و در سطح جهان با آلودگی محیط زیست مبارزه می‌کند...»

«لانیسیته» نمی‌خواهد «علم»، را جایگزین «دین» کند، چه در این صورت باز هم نقض غرض عمل کرده است، زیرا هم در «کار مستقل علم» و هم در «کار مستقل دین» دخالت کرده است. «لانیسیته» ضرورتاً دولت «غیرایدئولوژیک» نیست. دولت «ایدئولوژیک» می‌تواند لائیک باشد یا نباشد. دولت لائیک نیز می‌تواند «ایدئولوژیک» باشد یا نباشد. بعضی‌ها دولت لائیک را با دولت «غیر ایدئولوژیک» همسان می‌گیرند که خطایی بیش نیست. دولت کنونی کوبا، چون نمونه، به معنایی لائیک است و در عین حال «ایدئولوژیک» هم هست. دولت فرانسه نیز لائیک است اما «ایدئولوژیک» به معنای رژیم‌های سابق «سوسیالیسم واقفاً موجود»، نیست. بنابراین اگر می‌خواهیم که دولت پیرو هیچ دین و ایدئولوژی‌ای نباشد، طرح و شعار درست این است که بگوییم دولت لائیک و غیر ایدئولوژیک.

«لانیسیته»، از سوی دیگر، نه «دین‌ستیز» است و نه دین را «امر خصوصی» می‌داند. «دین»، امر خصوصی است، درکی است که در حوزه‌ی مسیحیت پدیدار می‌شود؛ ابتدا پرچم لیبرالیسم ضد سیادت کلیساست و سپس، فرمول نابخردانه‌ی آن چپ‌ستنی‌ای می‌گردد که هم چنان از بند «مارکسیسم مبتدل» رهایی نیافته است. باورمندان به دین، هم چون آتئیست‌ها، آگنوستیک‌ها...، عقاید خود را تنها «برای خود» ندارند بلکه به «جامعه» و «جهان» عرضه می‌کنند. از این رو «شخصی کردن دین» نیز، به سان «خالی» کردن دولت از «فکر»، مضحک و محال است. سرانجام، «لانیسیته» ضد دین نیست زیرا یکی از دو رکن بنیادین آن، تامین آزادی‌های مذهبی در جامعه‌ی مدنی است. از این جهت، بسیاری از رژیم‌های معروف به «لائیک»، چون «رضا خانی یا پهلویسم» و یا نظام‌های سابق «سوسیالیسم واقفاً موجود»، به دلیل اعمال سرکوب مذهبی، به معنای واقعی کلمه، «لائیک» به شمار نمی‌آیند. علاوه بر این، به یک دلیل دیگر نیز این رژیم‌ها را نمی‌توان «لائیک» دانست: در این سیستم‌ها، پیش شرط «لانیسیته» که «جدایی دولت و جامعه مدنی» باشد، به دلیل دیکتاتوری تک حزبی یا استبداد و در نتیجه به علت فقدان یک جامعه‌ی مدنی آزاد، هنوز پدیدار نشده است.

«لانیسیته» بدین سان، نه تنها «دین‌ستیز» نیست بلکه به عکس، حتا «مناسب‌ترین» شرایط را برای رشد و تکوین دین در جامعه - در استقلال از دولت - فراهم می‌آورد. از این روست که مارکس، در دوران نقد فلسفی‌اش (۱۸۴۳-۱۸۴۷) و به ویژه در دوره‌ی «عزلت کروزناخی»^{۱)}، پارادوکس جالبی طرح می‌کند. او می‌گوید که «دولت لائیک» دولتی که هیچ دینی را به رسمیت نمی‌شناسد، دولت «مسیحی ناب» است. دولت «مسیحی ناب»، دولتی است که «ترجمان لائیک و انسانی مبانی بشری‌ای است که مسیحیت بیان اغراق آمیز آن است» و نه آن دولت دین‌سالاری که دین را پایه و اساس کار خود قرار می‌دهد. نقل فراز هائی از این «خلاف عرف» گویی مارکسی در این جا، برای بحث ما، خالی از فایده نیست (تأکیدات از من است):

«در حقیقت، دولت مسیحی ناب، دولت به اصطلاح مسیحی‌ای نیست که مسیحیت را به عنوان بنیاد خود، به عنوان دین دولت بشناسد و لذا سایر ادیان را مستثنی سازد. دولت مسیحی ناب، دولت بی خدا است؛ دولت دموکراتیک است، دولتی است که دین را به سطح سایر عناصر جامعه مدنی می‌برد. دولتی که هنوز خدا شناس است، که هنوز بطور رسمی به دین مسیح معترف است، دولتی که هنوز جرات نمی‌کند خود را یک دولت اعلام کند، هنوز توفیق نیافته به شکل لائیک، بشری، در واقعیت‌اش به عنوان دولت، مبنای بشری‌ای را که مسیحیت تبیین اغراق آمیز آن است، توجیه نماید؛ ساده بگوییم، دولت به اصطلاح مسیحی، دولت نیست («نادولت» Nichtstaat است - مترجم). زیرا تنها، مبنای بشری دین مسیح - و نه مسیحیت به عنوان دین - می‌تواند خود را در خلاقیت‌های واقعی بشری، تحقق بخشد.

دولت به اصطلاح مسیحی نفی مسیحی دولت است، اما مسلماً تحقق سیاسی مسیحیت نمی‌باشد. دولتی که هنوز به مسیحیت به شکل دین معترف است، دولتی است که هنوز به شکل سیاسی به آن اعتراف ندارد زیرا که هنوز نسبت به آن به شکلی دینی رفتار می‌کند. چنین دولتی هنوز تحقق حقیقی بنیاد بشری دین نیست، زیرا به پذیرفتن شکل غیرواقعی و تحلیلی این هسته بشری ادامه می‌دهد. دولت به اصطلاح مسیحی یک دولت ناقص است و مسیحیت به عنوان مکمل و

«لانیسیته» به سان «سکولاریسم» مفهومی باز، فراگیر و اختیاری نیست که هر کس تعریف خاص خود را از آن به دست دهد. هر پدیده‌ی سیاسی یا اجتماعی را نمی‌توان دلخواهی، خاصی «لانیسیته» دانست. فهرست بلند بالای برنامه‌ای فوق را شاید بتوان جمع شاخص‌های یک نظام اجتماعی مطلوب، دموکراتیک و آزاد از هر گونه سلطه تلقی کرد؛ اما روشن است که این خاصه‌ها، جز در مورد دوم، به هیچ رو مشخصات «لانیسیته» به شمار نمی‌آیند. «جنبش آزادی انسان»، «لغای سانسورها»، «آزادی اطلاعات»، «خشونت‌زدایی دایمی»، «لغای تبعیض‌های نژادی... قومی و جنسی»، «شفاف‌سازی فضا‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی»، «شتراک و همبستگی»، «برابری در کار و در رجوع به قاضی و واقعی بودن برابری‌ها»... این‌ها همه اکثراً هیچ ربطی به «لانیسیته» ندارند.

پرسشی که در این جا طرح می‌شود این است که چرا ابوالحسن بنی صدر همه‌ی خاصه‌های فوق را که در حقیقت می‌تواند بیان اصول یک دکترین سیاسی، اجتماعی و اقتصادی باشند، «لانیسیته» یا خاصه‌های آن می‌نامد؟ او با این کار، از یکسو، مفهوم پدیده‌های مختلف و متنوع سیاسی، اجتماعی مورد نظر خود... را در مفهوم طبیعتاً «محدود» و «تنگ» «لانیسیته» تقلیل می‌دهد و در نتیجه ناخواسته، آن‌ها را تضعیف می‌کند و از سوی دیگر، معنای اصلی و خاص همان یک مقوله یعنی «لانیسیته» را نیز (این بار شاید خواسته و آگاهانه؟) مخدوش و محو می‌کند. در اثبات این مدعا، کافی است توجه کنیم که در این مقاله‌ی مفصل که در دو شماره‌ی انقلاب اسلامی منتشر شده است و بیش از ده هزار کلمه را در بر می‌گیرد، نویسنده، در توصیف «لانیسیته»، از هر چیز و ناچیزی سخن می‌راند و حتی مبارزه با آلودگی هوا و محیط زیست را نیز جزو خاصه‌های «لانیسیته» می‌شمارد - که شگفت‌انگیز است - اما از معنای اصلی و تاریخی این مفهوم که از سه کلمه‌ی کوتاه، موجز و ساده تشکیل شده است، یعنی «جدایی دولت و دین»، نامی نمی‌برد.

«لانیسیته» «ظرفی» نیست که به توان هر چه «اندیشه راهنما» حکم کند را در آن گنجاند. اگر حتا «ظرفی» در کار باشد که نیست، هر مظلومی در آن جای نمی‌گیرد. «لانیسیته» مرام نیست، ایدئولوژی نیست، «ایسم» خاصی نیست. چیزی به نام «لانیسیسم» وجود ندارد که در این صورت نقض غرض می‌شود. «لانیسیته» دکترین اجتماعی یا سیاسی نیست، دموکراسی یا لیبرالیسم نیست، آزادی یا حقوق بشر، عدالت و برابری و برادری نیست. «لانیسیته» نظام اجتماعی نیست. «لانیسیته» نمی‌خواهد مناسبات اجتماعی یا مناسبات دولت و جامعه مدنی را تعیین کند. «لانیسیته» - تنها و تنها - ناظر بر یک چیز هست: مناسبات «دولت/بخش عمومی» و «دین/انهاد دین». از این رو، خاصه‌های طرح شده در «شکست لانیسیته؟» - با این که در جای خود تامل بر انگیزند، به ویژه در نگرش آزادی‌خواهانه و «خروج از سلطه»‌ای که بر آن حاکم است - اما باید تصدیق کرد که اکثراً «خارج از موضوع» و بی‌مورداند.

در پیش‌گفتیم که «لانیسیته»، در مفهوم تاریخی‌ای که به ویژه در فرانسه کسب کرده است، از دو رکن تفکیک‌ناپذیر تشکیل شده است: دولت از یک سو، آزادی‌های مذهبی را تامین و تضمین می‌کند و در امور ادیان و نهادهای مذهبی - که مستقل از دولت‌اند - دخالت و اعمال نفوذ نمی‌کند و از سوی دیگر، هیچ دینی را تبلیغ نمی‌کند و (در قانون اساسی خود) به رسمیت نمی‌شناسد و برای هیچ مذهبی امتیازی قایل نمی‌شود، ولو این که مذهب اکثریت مردم باشد. و در ضمن، تصریح کردیم که پیش‌شرط «جدایی» دولت و دین، جدایی دیگری است که «جدایی» دولت و جامعه مدنی می‌نامند که در عصر جدید، همراه با انکشاف مناسبات سرمایه‌داری و «مدرنیته»، شکل می‌گیرد.

«لانیسیته» نمی‌گوید که دولت از اندیشه «خالی» باشد، چنین ادعایی از جانب او مضحک و ابلهانه خواهد بود. «دولت» «فکر» می‌کند. «دولت» نمی‌تواند «فکر» نکند. و این «فکر کردن» او شامل همه‌ی اندیشه‌ها و ذهنیت‌ها در طول تاریخ بشری از جمله عقاید مذهبی و متافیزیکی می‌شود. اما، «لانیسیته» تنها می‌گوید که دولت (و بخش عمومی) در اندیشه و اداره‌ی امور خود پیرو هیچ دینی نیستند و هیچ مرجع حقیقت از پیش تعیین شده‌ای به نام احکام دینی، نمی‌شناسند.

مدرسه ابتدایی و متوسطه (lycée) و نظام تعلیم و تربیت، اصلی‌ترین میدان چالش «لانیسته» با روحانیت‌گرایی در طول تاریخ معاصر فرانسه را تشکیل داده‌اند.

- مدرسه‌ی لائیک نمی‌خواهد و نمی‌تواند دانش‌آموز را «بی‌طرف» کند، در عین حال که به عنوان یکی از مهمترین نهادهای همگانی جمهوری، نمی‌خواهد محل تبلیغ و تظاهر آشکار مذهبی خاص اعم از مسیحی، یهودی یا اسلامی باشد. صحن درون مدرسه ابتدایی و متوسطه جای آمیزش و آموزش دانش‌آموزان در چندانی فکری و عقیدتی است، جای فراگیری به دور از تعصب تاریخ عقاید فلسفی، دینی و غیردینی است، اما نمی‌تواند محل تظاهر مذهبی و یا Communautarisme^{۱۰۷} باشد.

- قانون منع علایم خود نمایانه و آشکار مذهبی در مدارس دولتی فرانسه، «شکست لانیسته» در این کشور نیست بلکه دفاع از سه اصل بنیادین جمهوریت، لانیسته و برابری جنسی است. اگر در شرایط ایران، پس از دو تجربه‌ی تاریخی، یکی در «کشف اجباری» حجاب (دوره‌ی رضا شاه) و دیگری در «تحمیل اجباری» آن (جمهوری اسلامی)، «آزادی پوشش» گامی به پیش محسوب می‌شود، در شرایط کشور فرانسه، «رواداری» و «مسامحه‌ی لانیسته» در این زمینه، حکم بازگشت به پس را دارد. فرانسویان صلح دینی، لانیسته، آزادی زن و برابری جنسی را طی انقلاب‌ها و مبارزات طولانی، سخت و خونین به چنگ آورده‌اند. آن‌ها امروز به حق، از ارزش‌هایی دفاع می‌کنند که به خاطر آن‌ها بهای سنگینی پرداخته‌اند. آن‌چه که در قضیه حجاب اسلامی زیر سوال می‌رود، تنها خصلت لائیک مدرسه دولتی نبوده بلکه آزادی زن و برابری دختر و پسر در همه امور است.

- مساله حجاب اسلامی در مدارس فرانسه، ریشه در عوامل مختلفی دارد که بخشاً اجتماعی و اقتصادی‌اند: چون **مطالبات هویتی** فرانسویان خارجی تباری که در شرایط بحران اقتصادی و بیکاری، از محیط کار و اجتماع «بیرون رانده» شده‌اند. اما عوامل مهم دیگری نیز وجود دارند چون بحران سیاست جذب^{۱۰۸} و رشد Communautarisme و بنیادگرایی. بنیادگرایی اسلامی در بین اقشاری از مسلمانان فرانسه، خود، ریشه در عوامل مختلف داخلی و بین‌المللی دارد که از حوصله‌ی بحث ما خارج است.

- قانون منع علایم خودنمایانه و آشکار مذهبی در مدارس دولتی فرانسه را باید، در عین حال، چون یک **اقدام صریح و قاطع** از طرف جمهوری لائیک در برابر بنیادگرایی اسلامی تلقی کرد. پدیده‌ای که گام به گام اصول لانیسته و آزادی دختران دانش‌آموز و برابری زن و مرد را به زیر سؤال می‌برد. به ویژه آن بنیادگرایی اسلامی‌ای که امروز حجاب اسلامی در مدارس، ورزش جداگانه برای دختران و پسران، لغو کلاس شنا و موسیقی برای دختران مسلمان را طرح می‌کند و فردا، در صورت هموار بودن راه، جدا کردن دختر و پسر در مدارس را طرح خواهد کرد.

- **دفاع از لانیسته در مدارس دولتی، در عین حال دفاع از خیل عظیم دانش‌آموزان مسلمان است که در برابر فشار خانواده‌های سنتی و بنیادگرایان، از مدرسه‌ی لائیک چون سنگر مقاومت، برای دفاع از آزادی، برابری و رهایی خود، استفاده می‌کنند.**

پانویس‌ها:

۹۸ - نیکفر، همان، ص ۱ (سایت نیلگون).

۹۹ - نیکفر، همان.

۱۰۰ - بنی صدر، همان.

۱۰۱ - اقامت مارکس در Kreusnach از ماه مه تا اکتبر ۱۸۴۳. در این لحظه فلسفی، مارکس «به بازنگری انتقادی فلسفه حق» هگل می‌پردازد.

۱۰۲ - مارکس؛ «در باره‌ی مساله‌ی یهود».

۱۰۳ - «آن چیست که لانیسته می‌نامند؟» همان، گفتار چهارم، شماره‌ی ۸۸؛ خرداد ۱۳۸۳.

۱۰۴ - بنی صدر، همان.

۱۰۵ - Kippa؛ کلاه (عرق چین مانند) یهودیان مذهبی.

۱۰۶ - Ostentatoire

۱۰۷ - تجمعات اجتماعی جدا از هم بر مبنای قوم یا دین.

۱۰۸ - Intégration

۱۰۹ - ملکیان، همان؛ ص ۲۵۷.

تقدیس این نقص، عمل می‌کند. لذا دین الزاماً به وسیله‌ی برای دولت تبدیل می‌شود. دولت به اصطلاح مسیحی دولتی است ریاکار... دولت به اصطلاح مسیحی برای تکمیل خود، به عنوان یک دولت، به دین مسیحی احتیاج دارد. دولت دمکراتیک، دولت حقیقی، برای تکمیل سیاسی خود احتیاج به دین ندارد، بر عکس، می‌تواند دین را جدا کند، زیرا بنیاد بشری دین در آن به شیوه‌ی دنیوی تحقق می‌یابد».^{۱۰۲}

و اما راجع به بخش دیگر مقاله «شکست لانیسته؟» درباره‌ی ماجرای «حجاب اسلامی» در فرانسه، ما پیش از این در این مورد و در دفاع از لانیسته به مثابه‌ی دستاورد مهم تاریخی مردمان این کشور، اظهار نظر کرده‌ایم.^{۱۰۳} با این که موضوع خارج از بحث کنونی ما است، اما در رد برخی احکام غیرواقعی و نادرست مقاله، لازم می‌دانیم که به اختصار توضیحاتی بدهیم. ابوالحسن بنی صدر مدعی است که:

«اقدام حکومت شیراک، هم گزارش‌گر شکست عمومی لیبرالیسم است و هم بیان‌گر استبداد لانیسته و هم شکست عمومی لیبرالیسم را گزارش می‌دهد. در حقیقت قرار بود دولت و مدرسه بی‌طرف بمانند و حالا از دانش‌آموز می‌خواهند بی‌طرف بشود. آیا آقای شیراک نمی‌داند که هیچ انسان بدون اندیشه راهنما وجود ندارد؟ آیا او نمی‌داند که هیچ استبدادی موفق به ایجاد انسان خنثی نگشته است؟ لانیسته خود مرام نیست. قرار بود زمینه را آماده کند تا علم مرام بگردد».

«املا تاربا حجاب را واجب می‌داند و بی‌حجابی را اعمال خشونت جنسی به مسلمانان و حکومت شیراک حجاب را حرام و «حجاب را اعمال خشونت بر فرانسوی‌ها می‌انگارد». یکی بی‌حجابی را ممنوع می‌کند و دیگری حجاب را».^{۱۰۴}

مطالب فوق پاسخ‌هایی را می‌طلبند:

- قانون منع علایم آشکار دینی، چون حجاب اسلامی، کیپا^{۱۰۵} یهودی و یا صلیب مسیحی، تنها شامل مدارس دولتی (ابتدایی و متوسطه) می‌شود و نه مدارس خصوصی، شهر یا جامعه.

- «اقدام» نام‌برده، عمل خود سرانه‌ی ژاک شیراک، رئیس جمهور فرانسه، نبوده بلکه ماده‌ی قانونی‌ای می‌باشد که در دو مجلس ملی و سنای فرانسه با رای اکثریت بزرگ و شکنده‌ی نمایندگان منتخب مردم، اعم از راست، میانه و چپ، به تصویب می‌رسد.

- ماجرای «دختران دانش‌آموز محجبه» در مدارس دولتی فرانسه،

از دهه ۱۹۸۰ یعنی دوره‌ی ریاست جمهوری فرانسوا میتران، رئیس جمهور سابق فرانسه آغاز می‌شود و به تدریج تبدیل به مساله‌ای ملی می‌گردد. طیف‌های گسترده و مختلف جامعه‌ی مدنی و سیاسی فرانسه، از سندیکاها، معلمان، والدین و مدیران مدرسه تا انجمن‌ها و سازمان‌های زنان، دانشجویان و دانش‌آموزان... و سرانجام نهادهای دینی مسیحی، یهودی و مسلمان، سندیکاها، کارگری، احزاب و سازمان‌های سیاسی... در این موضوع فعالانه شرکت و دخالت می‌کنند. مجلس ملی فرانسه گروه کاری در این رابطه تشکیل می‌دهد. از سوی دیگر، کمیسیونی مرکب از ۲۰ کارشناس، متفکر، جامعه‌شناس، فیلسوف، دین‌شناس، تاریخ‌دان، استاد، سندیکالیست و فعال جامعه مدنی... از دو جنس، برای تهیه گزارشی و ارائه آن به رئیس جمهور، از طرف این نهاد تعیین می‌شود. بخشی از اعضای کمیسیون از گرایش چپ بودند و دو نفر از آنان، آلن تورن و ژرژ دبره، همان کسانی هستند که در اثبات «شکست لانیسته»، مورد استناد ابوالحسن بنی صدر قرار گرفته‌اند. کمیسیون، پس از پنج ماه کار تحقیق و بررسی - و به اتفاق آراء منهای یک نفر ولی با توافق آن دو جامعه‌شناس - گزارش خود را تحویل رئیس جمهور می‌دهد. گزارش کمیسیون به دولت و مجلس توصیه می‌کند که برای پاسداری از مبانی «لانیسته» در مدارس و پایان دادن به ناروشنی‌های حقوقی در این زمینه، قانونی در منع هرگونه تظاهر آشکار و خودنمایانه‌ی دینی در مدارس دولتی به تصویب رسد. به پیرو پیشنهاد کمیسیون، لایحه‌ای قانونی در ممنوعیت علایم آشکار مذهبی از طرف وزیر تعلیم و تربیت به پارلمان ارائه می‌شود که پس از شور و اصلاحاتی مورد تصویب قوه‌ی مقننه قرار می‌گیرد.

- «لانیسته» مصرح در قانون اساسی جمهوری فرانسه، یکی از ارکان اصلی این نظام به شمار می‌رود. برای تحقق آن و حفظ «صلح دینی» در فرانسه، مردمان این سرزمین بیش از ۱۵۰ سال مبارزه کرده‌اند و در این راه پر پیچ و خم، بهای سنگینی پرداخته‌اند. در این میان،

بنابراین نیازی نیست که من نیز در این «سرمقاله» به تکرار آنچه او نوشته است، به پردازم. صدمین شماره بهانه‌ای است تا از خوانندگان خود بخواهیم رابطه خود با ما را بیش از آنچه تا کنون بوده است، گسترش دهند. خوشحال می‌شویم نقائص کارمان به‌ما توضیح داده شود تا بتوانیم آنها را برطرف سازیم.

همان‌طور که ما انتشار صدمین شماره «طرحی نو» را بهانه ساختیم تا با خوانندگان خود سخن بگوئیم، اینک نیز برخی از ایرانیان برون‌مرزی صد و بیست و سومین زادروز زنده‌یاد دکتر محمد مصدق را بهانه ساخته‌اند تا با برگزاری مراسمی از او تجلیل کنند و برای پیش‌برد کار خویش از دیگران خواستند که پشتیبانی خود از این مراسم را اعلان دارند. در این باره می‌توان به چند مسئله اشاره کرد:

نخست آن که مصدق چهره تابناک سیاست معاصر ایران است. او یکی از برجسته‌ترین سیاستمداران سده گذشته میهن ما بوده است و از آغاز پیدایش جنبش مشروطه تا پایان زندگی پر افتخارش از استقلال، وحدت ملی، آزادی، عدالت اجتماعی و قانون‌گرایی دفاع و بخاطر این ارزش‌ها مبارزه کرد. او یکی از معدود سیاستمداران ایران است که همیشه منافع ملی، یعنی منافع مشترک طبقات و اقشار ایران را فراسوی منافع شخصی خویش قرار داد. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه حکومت او، آن‌هم توسط حکومت آمریکا و به‌رهبری سازمان «سیا» آشکار ساخت که امپریالیست‌ها که از یک‌سو می‌خواستند ثروت ملی ما را به تاراج برند و از سوی دیگر از نفوذ شوروی «سوسیالیستی» در ایران جلوگیری کنند، منافع منطقه‌ای خود را بر منافع ملی ما ترجیح دادند و مردی را از حکومت ساقط کردند که در پی تحقق ایرانی آزاد و مستقل بود و می‌خواست که ایرانیان با مشارکت خویش در زندگی سیاسی، سرنوشت خود را تعیین کنند. بنابراین بزرگداشت از مصدق کاری است بسیار خوب و آن‌هم در دورانی که رژیم جمهوری اسلامی می‌کوشد مصدق را در «فراموشخانه» خود پنهان سازد تا جوانان ایران نتوانند از کارکردها و راهکارهای سیاسی او درس بیاموزند و برای پیش‌برد دمکراسی در ایران راه او را بشناسند و در آن مسیر گام گذارند. در عین حال شناختن راهکارهای سیاسی دکتر مصدق می‌تواند آشکار سازد که دیوانسالاری جورج دبلیو بوش هر چند مدعی است که از جنبش دمکراتیک مردم ایران دفاع می‌کند، اما هدف این دیوانسالاری آن است که منافع منطقه‌ای خود را در پس این شعار پنهان سازد تا بتواند با سرنگونی رژیم‌هائی که حاضر نیستند به ساز این امپریالیسم در منطقه برقصند، منافع منطقه‌ای خود، یعنی کنترل منابع انرژی منطقه را متحقق سازد.

دو دیگر آن که ترکیب هیئتی که پا پیش نهاد تا این مراسم را برگزار کند، چند دست است. از یک‌سو برخی از «عاشقان راه مصدق» را در این هیئت می‌بینیم در کنار برخی از کسانی که دارای گذشته‌ای نه چندان بی‌عیب و نقص هستند و حتی می‌توان مدعی شد که وابسته به برخی از سازمان‌ها می‌باشند که می‌خواهند مَهر خود را بر این مراسم بکوبند و به عبارت دیگر در پی برگزاری مراسمی هستند کنترل شده و در خدمت سیاست معینی که آن سازمان‌ها در پی پیاده ساختن آنند. برخی از افراد نیز نه این هستند و نه آن، چهره‌هائی هستند شناخته شده و قابل احترام که بخاطر آزادی و استقلال ایران سالیانی را در زندان‌های محمد رضا شاه گذرانیدند و اینک نیز از بخت بد حادثه به اروپا گریخته‌اند.

سه دیگر، نگاهی به لیست گروه‌ها، سازمان‌ها، نهادها و کسانی که از برگزاری این مراسم پشتیبانی کرده‌اند، نشان می‌دهد که «عاشقان راه مصدق» حاضر شده‌اند با «توده‌ای»‌های سابق که از همه امکانات خود برای ضربه‌زدن به حکومت دکتر مصدق بهره گرفتند، با کسانی که در نوشتار و گفتار خود «کودتای ۲۸ مرداد» را «سؤ تفاهم» نامیدند و بهمین دلیل با سلطنت‌طلبان و کودتاچیان هم‌چون داریوش همایون میزگردهای سیاسی تشکیل دادند و در پی بوجود آوردن جبهه واحد سیاسی بودند و هستند، با جریان‌ها و سازمان‌هائی که دیروز بخاطر دفاع از «خط انقلابی امام» برای نظام مخوف و مافیائی ولایت فقیه جاسوسی می‌کردند و مخالفین آن نظام را لو می‌دادند و اینک با سازمان‌های

امنیتی آمریکا و اسرائیل رابطه دارند، با برخی از چهره‌هائی که حتی در تدارک «کنفرانس همبستگی» که در ارتباط با وزارت خارجه آمریکا سازماندهی شد و رضا پهلوی به شرکت کنندگان آن کنفرانس «پیام» فرستاد، با کسانی که «منشور ۸۱» را برای «یکبختی» مردم ایران تدوین کردند و مدعی شدند برای پیش‌برد مبارزه نباید میان سلطنت‌طلبان و جمهوری‌خواهان «نفاق» انداخت و اختلاف شاه و مصدق به گذشته تاریخ تعلق دارد، در «برزگداشت زادروز مصدق» شرکت کنند.

پرسش آن است که هدف از برگذاری این «برزگداشت» چیست؟ روشن است که سازمان‌ها و آدم‌هائی که در این «برزگداشت» شرکت جسته‌اند، را نمی‌توان با یک چوب زد. هر یک از آنها با نیت و قصد خاصی وارد این معرکه شده است و هدف سیاسی معینی را تعقیب می‌کند که در اینجا به‌اختصار بدان می‌پردازیم:

۱- بخشی را که «عاشقان راه مصدق» می‌نامیم، بخاطر احترام عمیقی که برای این بزرگ شخصیت تاریخ سیاسی ایران قائلند، در این مراسم شرکت جسته‌اند و در حسن نیت و هواداری آنها از جنبش اصیل دمکراتیک مردم ایران هیچ شک و تردیدی وجود ندارد.

۲- پس از شکست جنبش «اصلاح‌طلبی» در ایران، در بطن جامعه ایران با جنبش اصیل دمکراتیکی مواجه می‌شویم که در میان جوانان و زنان ایران در حال رشد است. رژیم اسلامی می‌کوشد مصدق را در «فراموشخانه» خود مخفی سازد تا این جنبش اصیل نتواند از دستاوردهای سیاسی او بهره گیرد.

۳- در عین حال سازمان‌هائی در صفوف اپوزیسیون ایران هستند که هر چند از دمکراسی و مردم‌سالاری سخن می‌گویند و خود را هوادار مصدق می‌نامند، اما هدفشان دستیابی به قدرت سیاسی، آن‌هم به هر قیمتی است. سازمان مجاهدین یک نمونه از این سازمان‌ها است که در درون خود فاقد هرگونه ساختار دمکراتیک است و برای کسب قدرت با صدام و اسرائیل و امپریالیسم آمریکا در ارتباط بود و هست و هرگاه به قدرت سیاسی دست یابد، ایران را با فاجعه دیگری روبرو خواهد ساخت. سلطنت‌طلبان نیز از همین قماشند. بخشی از آن اینک «مداح مصدق» شده و هدفمندانه در اینجا و آنجا سازمان‌های «جبهه ملی» را بازسازی نموده است، آن‌هم در ارتباط مستقیم با محافل امنیتی دیوانسالاری آمریکا. اینان نیز دمکراسی و مصدق را ابزار دستیابی به قدرت سیاسی ساخته‌اند.

۴- با سازمان‌هائی در برون‌مرز روبروئیم که آش شله‌قلماکاری هستند از هواداران و اعضای سازمان‌های متعددی که تا دیروز قبله‌شان مسکو بود و جبهه ملی را «جریانی بورژوائی و ارتجاعی» می‌دانستند و اینک هوادار دمکراسی و مردم‌سالاری شده‌اند و رهبرانش در کنفرانس‌ها و کنگره‌های «جبهه ملی» شرکت می‌کنند و در عین حال با محافل سیاسی آمریکا نیز در ارتباطند. چنین است جناح راست سازمان اکثریت. در این مجموعه اعضاء و هواداران بریده از حزب توده نیز جاتی والا دارند و هم‌چنین کسانی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی دین را معیار ارزشی سیاست ساخته بودند و اینک از یک‌سو از جریان «اصلاح‌طلبی» وابسته به هیئت حاکمه پشتیبانی می‌کنند و از سوی دیگر هوادار جدائی دین از دولت‌اند.

۵- برخی نیز دیروز در «شورای مقاومت» به‌رهبری سازمان مجاهدین شرکت داشتند و می‌خواستند با آن «شورا» به «مشروطه» خود رسند و همراه با رجوی به عراق رفتند و در «مجلس بهارستان» به مجیز گوئی «برادر مسعود» پرداختند و اینک هوادار دمکراسی و آزادی شده‌اند و از مراسم بزرگداشت مصدق هواداری می‌کنند.

با طرح این نکات خواستم یادآوری کرده باشم که عده‌ای با بهره‌گیری از این مراسم یادبود می‌خواهند کنترل جنبش اصیل دمکراتیکی را که در ایران در حال رشد است، در دست گیرند و آن جنبش را به‌سوی‌های هدایت کنند که با منافع روزمرگی‌شان در ارتباط است. چنین نیروهائی منافع فردی و گروهی خود را فراسوی منافع ملی قرار می‌دهند، سیاستی که با ذات راهکار سیاسی مصدق در تضاد است. عده‌ای نیز که با آمریکا و برخی دیگر از کشورهای اروپائی در ارتباط هستند، می‌خواهند جنبش اصیل دمکراتیکی را که در ایران در حال رشد است، به سرمایه سیاسی خود بدل سازند تا بتوانند از کمک‌های مادی و سیاسی این کشورها برخوردار شوند. بهمین دلیل نیز ترجیح دادم از این معرکه دور بمانم.

Tarhi no

The Provisional Council of the Iranian Left Socialists

Ninthyear NO. 100

Mai 2005

بیانیه‌ی شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران

به مناسبت انتشار صدمین شماره «طرحی نو» به چاپ مجدد نخستین «بیانیه» «شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران» که در سال ۱۳۷۵ تدوین و در همان سال در شماره نخست «طرحی نو» منتشر شد، اقدام می‌کنیم تا بسیاری از خوانندگان جدید ما بتوانند با این متن آشنا گردند و پی برند که چرا ما در این راه با استواری و پایداری کم‌مانندی گام نهاده‌ایم.

جنبش چپ ایران بی‌تردید نیروی اجتماعی غیرقابل انکاری در مبارزه‌ی مردم ما برای استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی بوده است. این جنبش وارث صد و پنجاه سال مبارزه‌ی جنبش جهانی کارگری و سوسیالیستی است. بخشی بزرگ از این تاریخ، تجربه‌ای است که بیش از ۷۰ سال به نام سوسیالیسم در بخشی از جهان جریان داشته و مهر و نشان خود را بر اندیشه و عمل چپ ایران نیز زده است. ولی این جنبش به رغم تأثیرات منفی این «سوسیالیسم» در نظر و در عمل، به رغم تراژدی و فاجعه‌ی استقرار نظامی توتالیتار به نام آرمان‌رهایی بشریت مترقی، به رغم کژروی‌ها، خطاهای بزرگ و خیانت در صفوف آن و به رغم نفوذ افکار غیردمکراتیک در آن، همواره با انگیزه‌ی ذهنی پیکار با دیکتاتوری و استبداد و برای ترقی و عدالت اجتماعی، برای آزادی و بهبود زندگی زحمتکشان مبارزه کرده و در پیکار عمومی مردم ما پیوسته نقشی مؤثر و فعال داشته است. امروز نیز شرکت و نقش فعال این جنبش در مبارزه، بی‌شک یکی از شرایط ضروری هر گونه تحول رادیکال در جهت تضمین استقلال، استقرار آزادی و دمکراسی، رشد همه‌جانبه و بهبود وضع زندگی مردم ما است. ایفای چنین نقشی، اما قبل از هر چیز مستلزم حضور سازمان یافته‌ی این جنبش در صحنه‌ی مبارزه‌ی سیاسی است. ادامه در صفحه ۲

شیدان وثیق

«لایسیته» و «سکولاریسم»

گفتار اول

نقدی بر نظریه‌پردازی‌های ایرانی (۳)

« » « » « »
()

در مورد کاربرد «سکولاریسم» عده‌ای بر این نظرند که این مقوله را در طول تاریخ، «پُربار» کرده‌اند و بیش از ظرفیت و توانش از آن بار کشیده و می‌کشند. در نتیجه، مفهوم کارایی‌اش را از دست داده و چندان قابل استفاده نیست. انتقاد ما به پاره‌ای از نظریه پردازی‌های ایرانی پیرامون «سکولاریسم» یا «لایسیته» در همین راستا است. برخی، در «بازی» با مفاهیم آزادی‌های بی‌حد و حصری به خود می‌دهند، بطوری که دریافت بسیط، اراده‌گرا، اختیاری و شخصی آن‌ها از پدیده، سبب مخدوش شدن و حتا محو شدن معنای اصلی آن می‌گردد.

«طرح یک نظریه‌ی بومی درباره‌ی سکولاریسم» از محمد رضا نیکفر و «شکست لایسیته؟» از ابوالحسن بنی‌صدر، دو نمونه‌ی شاخص از برداشتی بسیط و اختیاری، اولی از «سکولاریسم» و دومی از «لایسیته» است که در زیر مورد توجه قرار می‌دهیم.

ادامه در صفحه ۱۱

کارل کائوتسکی Karl Kautzky

انقلاب پروتتری و برنامه آن

برگردان به فارسی از منوچهر صالمی

بخش یک

برنامه‌ی گذار به سوسیالیسم

۲- انقلاب پروتتری

ت: سیاست ائتلاف

هرگاه به انقلاب سیاسی به‌مثابه تسخیر قدرت سیاسی توسط طبقه‌ای (یا اتحادیه‌ای از طبقات) که تا کنون از قدرت سیاسی محروم بود، بنگریم، در آن صورت در این رابطه میان انقلاب بورژوازی و پروتتری به توفیرهای گوناگونی برمی‌خوریم.

در اینجا تنها به یکی از این توفیرها می‌پردازیم. انقلاب بورژوازی به ضدانقلاب ختم می‌شود. شکلی که این انقلاب برای ضدانقلاب فراهم می‌آورد، بنا بر قاعده دیکتاتوری نظامی است. این امر بر این واقعیت استوار است که طبقات انقلابی، بورژوازی، دهقانان، خرده بورژوازی، پرولتاریا، هر یک بخاطر مبارزات خشن درونی خویش که موجب فرسایش‌شان می‌گردد، سرانجام در وضعیتی توازنی قرار می‌گیرند که در آن هیچ‌یک از این طبقات در موقعیتی نیست که بتواند حاکمیت طبقاتی سیاسی خود را بر دیگر طبقات تحمیل کند. در این وضعیت دمکراسی هنوز به‌اندازه کافی ریشه ندوانده است، در عوض جنگ طبقاتی و در برخی موارد جنگ‌های بزرگ‌تر دوران انقلاب سبب می‌شود تا ارتش‌های دوران استبداد مطلقه جای خود را به ارتش نوینی بدهد که از دیسیپلین زیادی برخوردار است. کسی که بر این ارتش فرمان می‌راند، می‌تواند بخاطر توازن طبقاتی به ساده‌گی بر همه سلطه یابد. انقلاب به‌چنین فرجامی می‌رسد که آنرا بناپارتیسم یا سزاریسم می‌نامند. ادامه در صفحه ۴

امسان دهکردی

"ریاست جمهوری رفسنجانی وا پوزیسیون ناهمگون!"

انتخابات ریاست جمهوری هم‌چون دیگر حوادث مهم کشورمان همیشه بحث و نظرات گونه‌گونی را به‌دنبال داشته است. بهر شکل بلند اندیشیدن و به‌بحث نشستن دیدگاه‌های مختلف بخشی از روند دمکراتیزه شدن و گفتمان اجتماعی در دنیای کنونی است.

باری صحبت از انتخابات ریاست جمهوری و کاندیداتوری آقای رفسنجانی است. در ابتدا بگویم رفسنجانی فرد نیست، یک تشکیلات است، حزب سیاسی نیست، یک باند مافیائی است که برای رسیدن به اهداف خود هر اقدامی را مجاز می‌داند، او یک چپاولگر اموال و ثروت اجتماعی است، او یک دزد سیاستمدار است! نه بر عکس. ریاست جمهوری این‌چهره ضد‌مردمی بخودی‌خود افشاءگر نظام جمهوری اسلامی است، نه چهره‌های توهم آفرین و فریب دهنده‌ای چون خاتمی که سعی در تظهِیر جمهوری اسلامی داشتند! ادامه در صفحه ۱۰

حساب بانکی:
Frankfurter Sparkasse
Konto: 120 166 5033
BLZ: 500 502 01

«طرحی نو» تریبون آزادی برای بخش اندیشه‌سازانی که خود را پاره‌ای از جنبش سوسیالیستی چپ دمکراتیک ایران میدانند. هر نویسنده‌ی مسئول محتوای نوشته خویش است. نظرات مطرح شده الزاماً نظر «شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران» نیستند. بهای تک‌شماره معادل ۱ یورو در اروپا، ۱ دلار در امریکا. آبونمان همراه با مخارج پست: ششماهه ۲۰ یورو، یکساله ۳۰ یورو

Tarhi no

The Provisional Council of the Iranian Left Socialists

Ninthyear NO. 100

Mai 2005

حساب بانکی:
Frankfurter Sparkasse
Konto: 120 166 5033
BLZ: 500 502 01

«طرحی نو» تریبونی آزاد است برای پخش اندیشه کسانی که خود را باره‌ای از جنبش سوسیالیستی چپ دمکراتیک ایران میدانند. هر نویسنده‌ای مسئول محتوای نوشته خویش است. نظرات مطرح شده الزاماً نظر «شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران» نیستند. بهای تک‌شماره معادل ۱ یورو در اروپا، ۱ دلار در امریکا. آبونمان همراه با مخارج پست: ششماهه ۲۰ یورو، یکساله ۳۰ یورو